

MARVEL

STAR WARS®

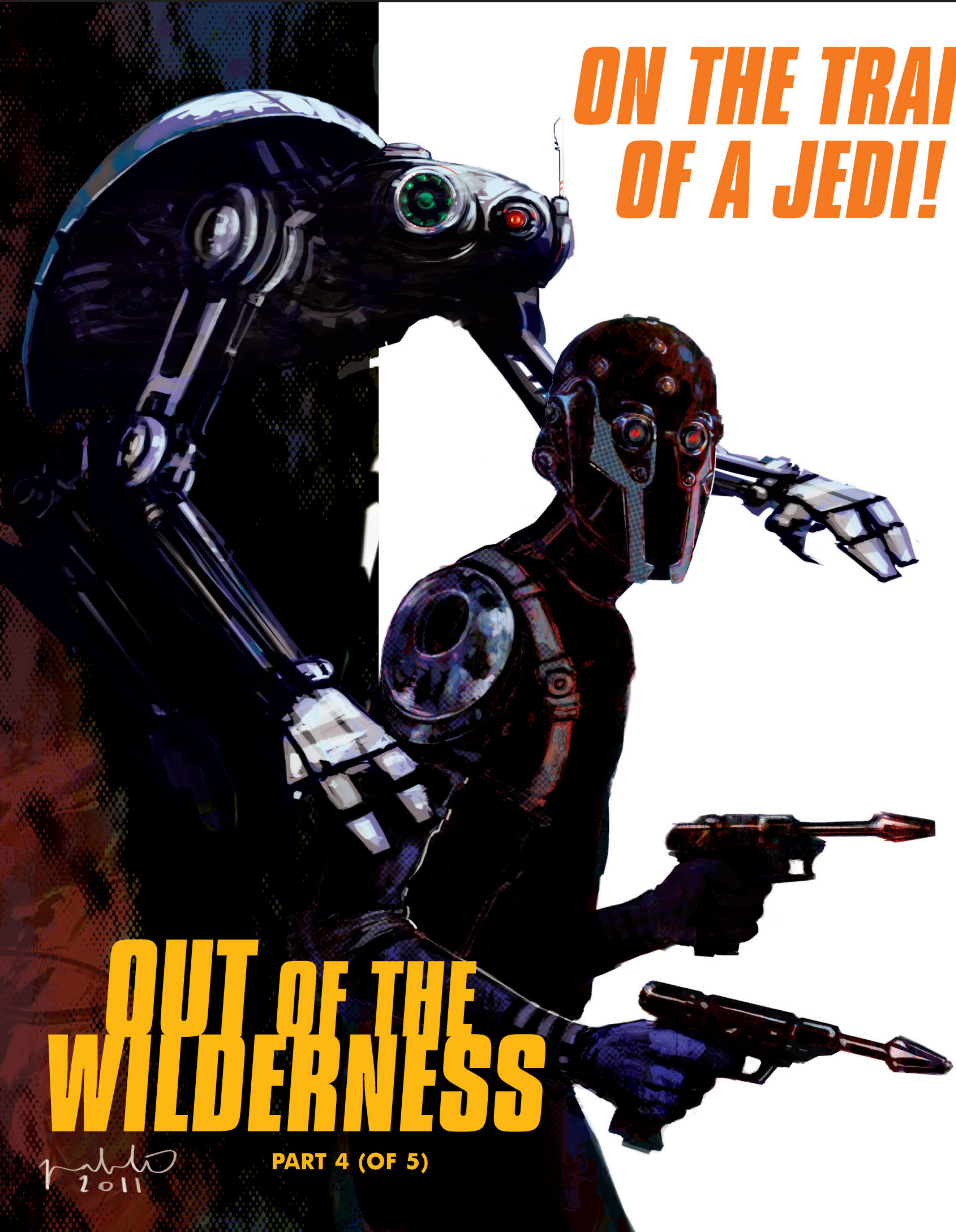
#4

STRADLEY
WHEATLEY
JACKSON

DARK TIMES



**ON THE TRAIL
OF A JEDI!**

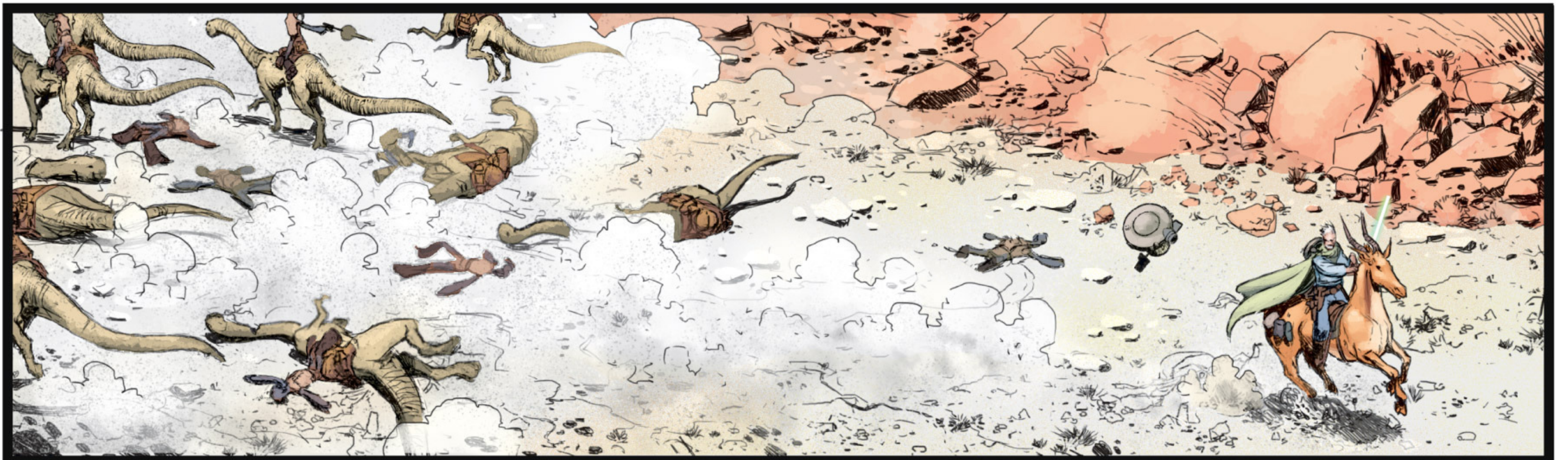


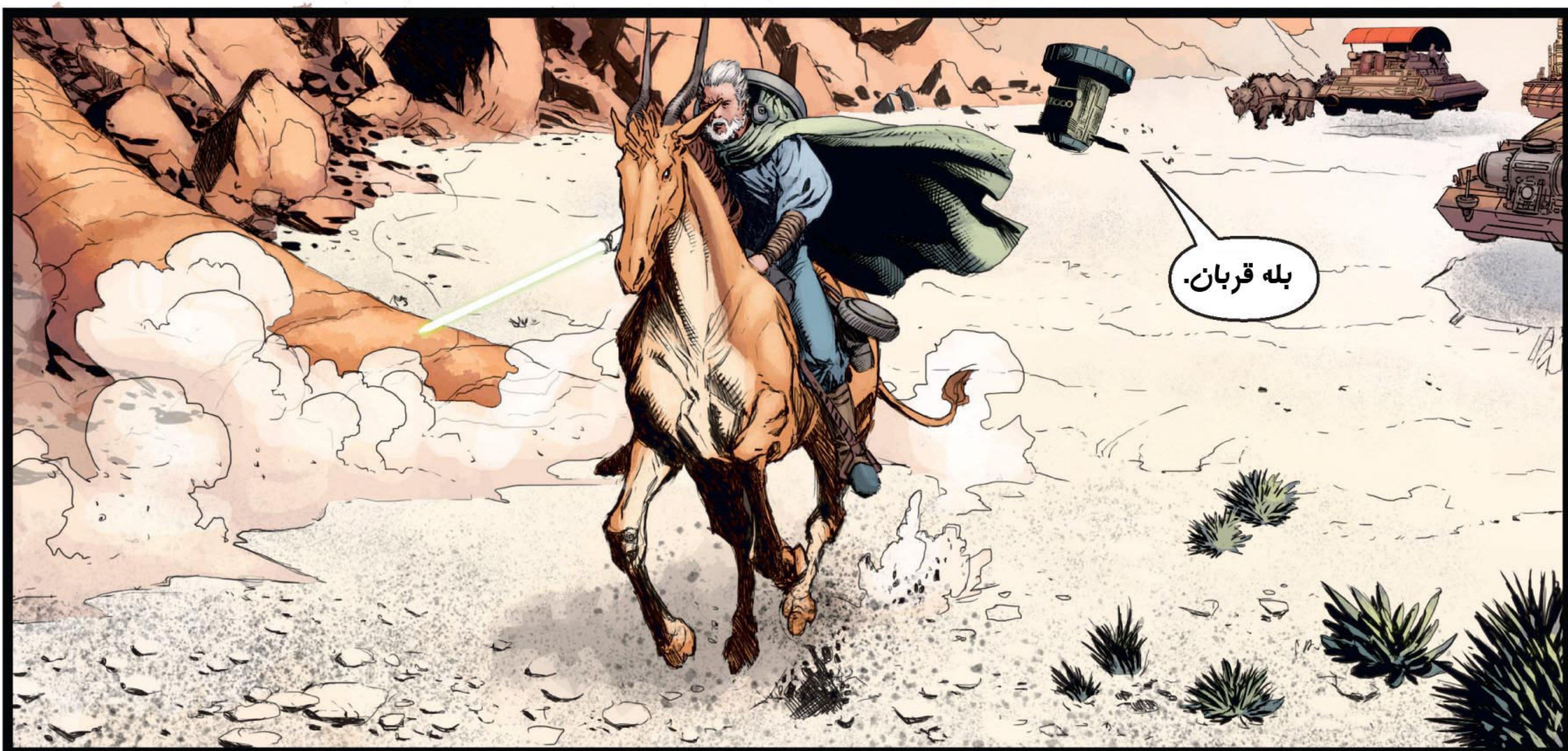
**OUT OF THE
WILDERNESS**

Handwritten signature
2011

PART 4 (OF 5)

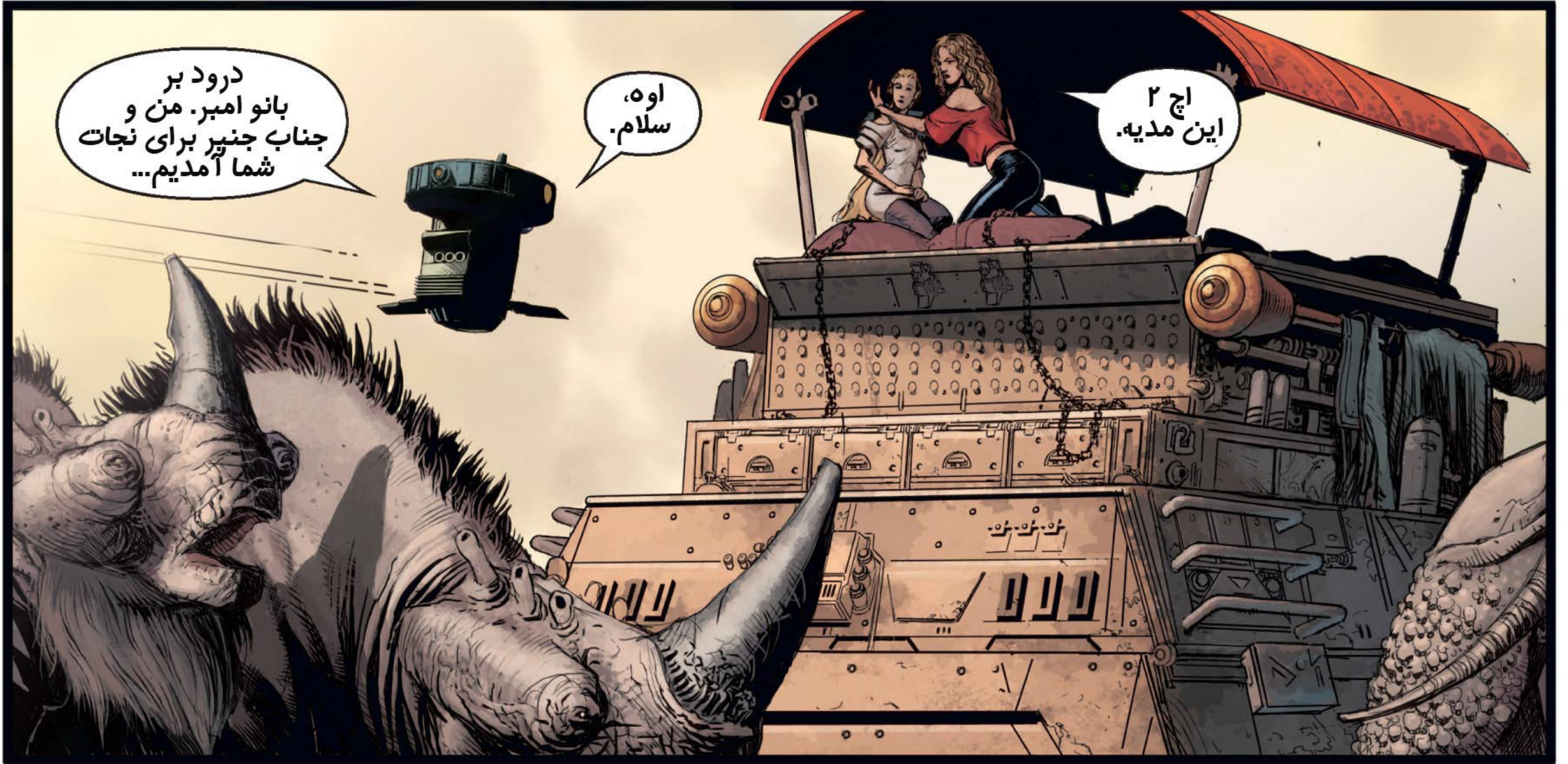
LEGENDS







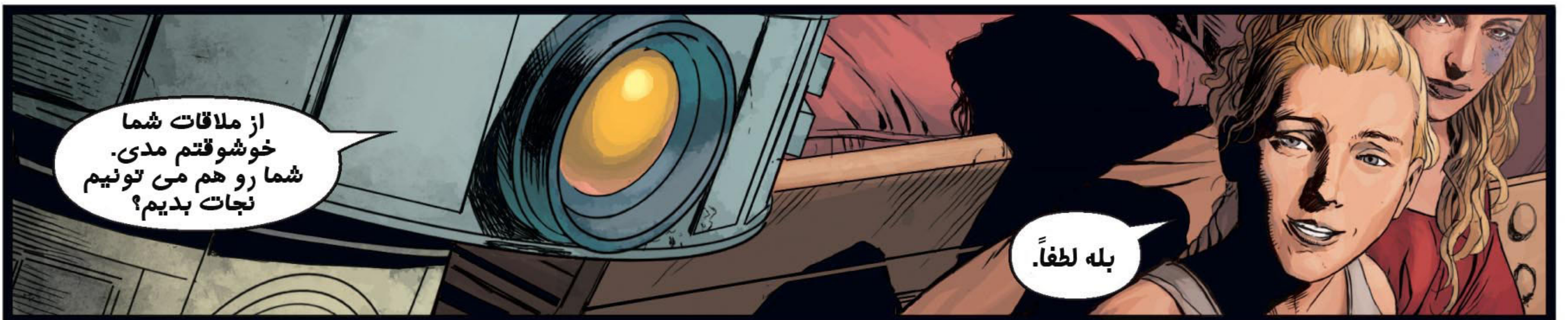
HUK!



دروود بر بانو امیر. من و جناب جنیر برای نجات شما آمدیم...

اوه، سلام.

اچ ۲ این مدیه.

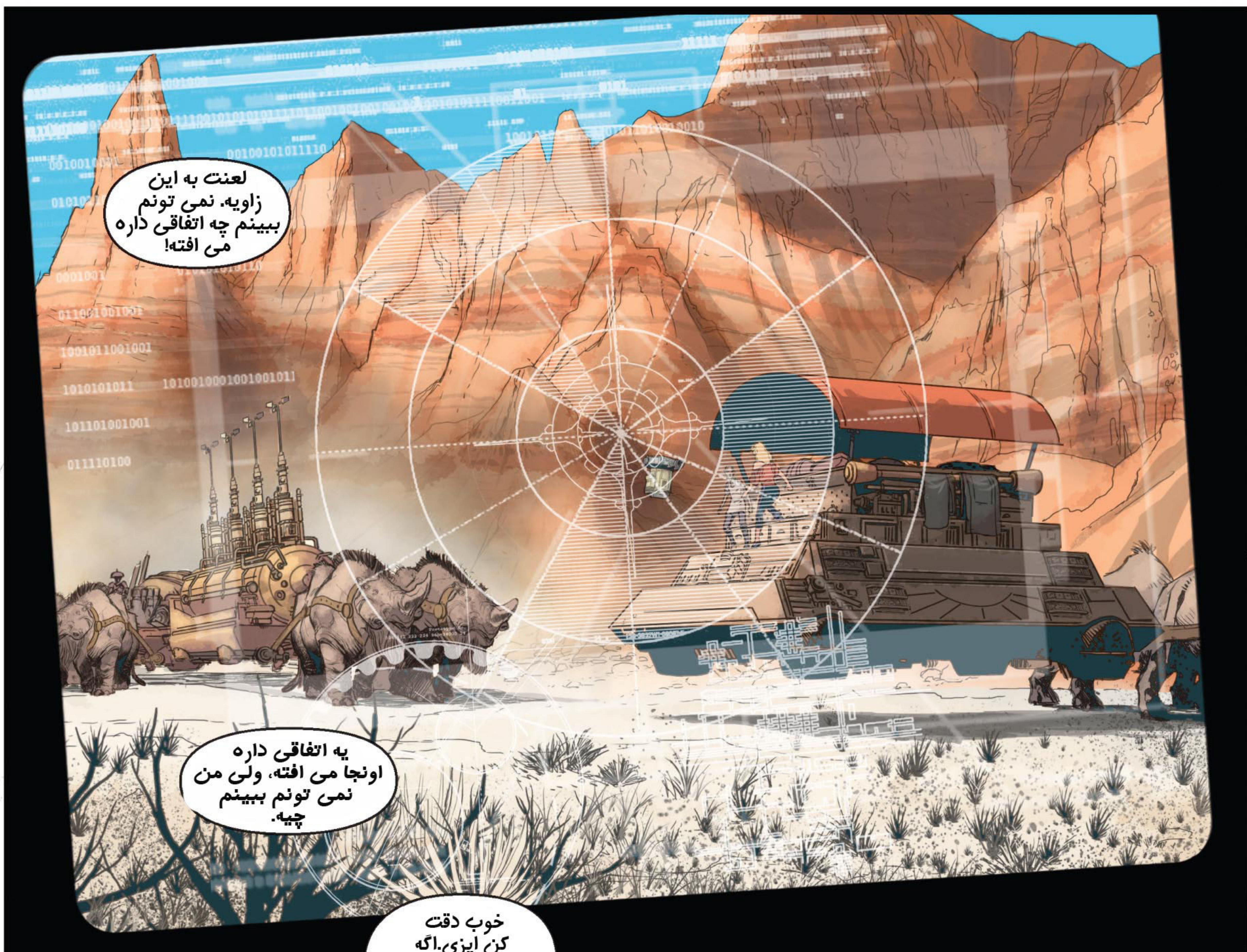


از ملاقات شما خوشوقتم مدی. شما رو هم می تونیم نجات بدیم؟

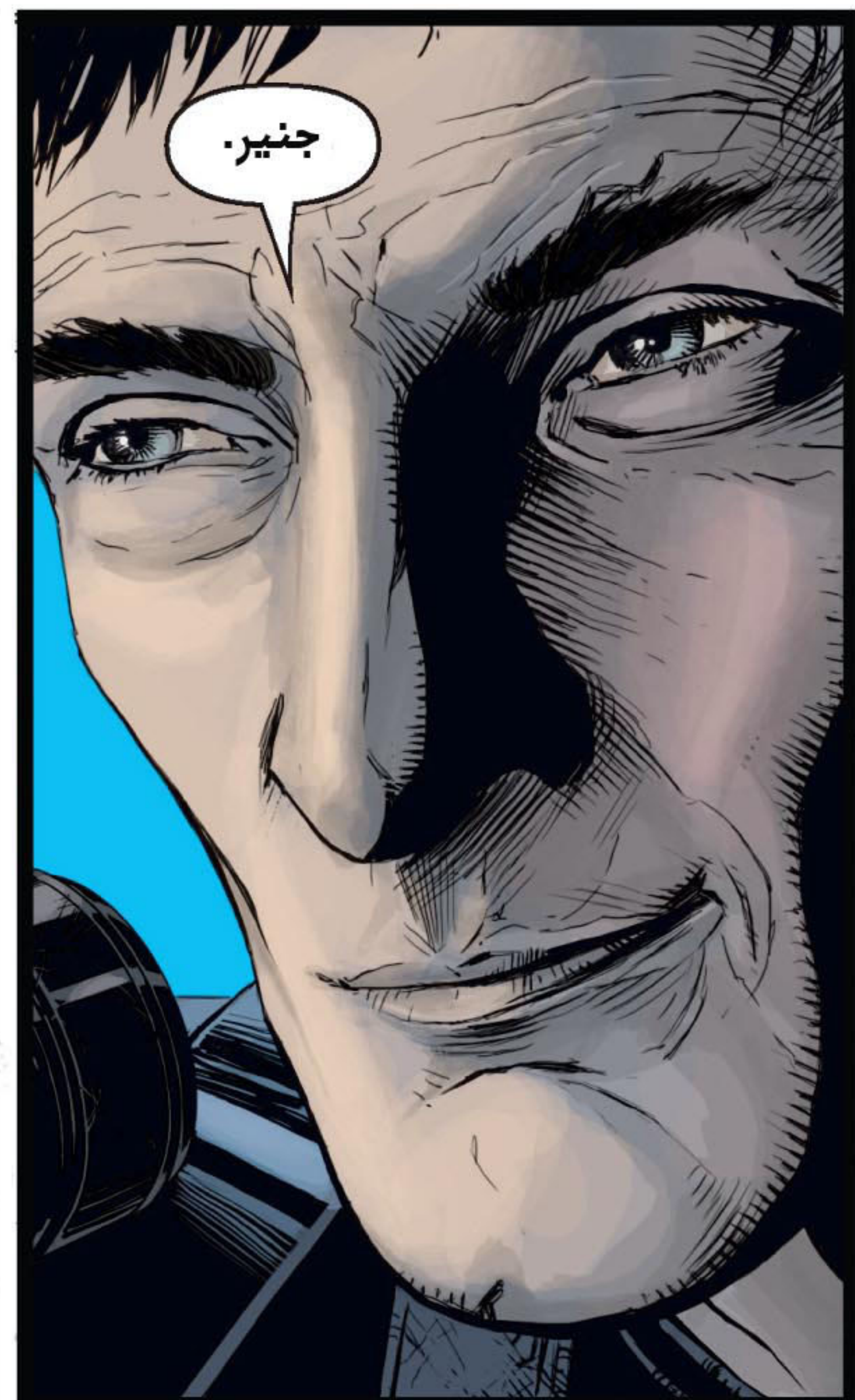
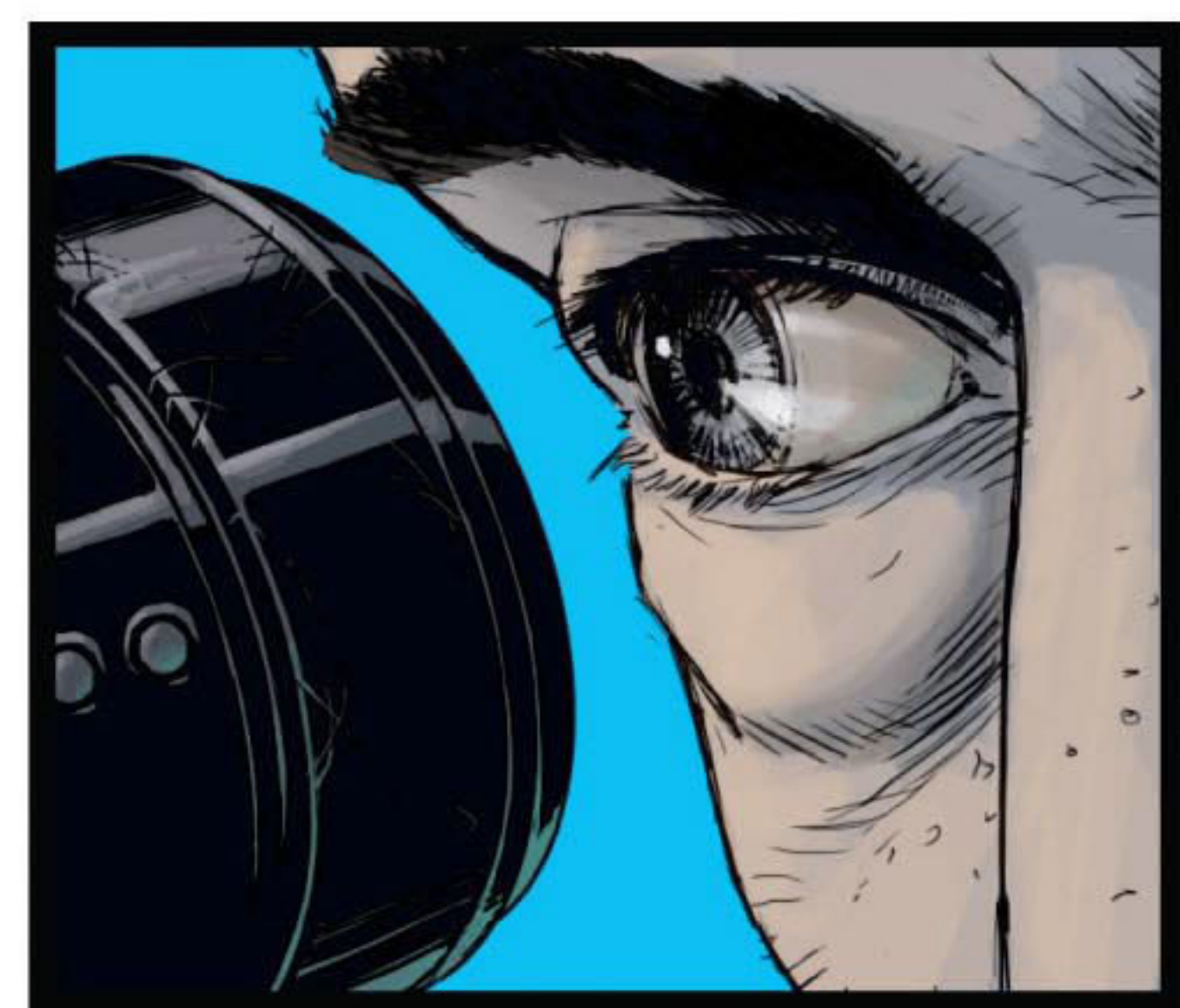
بله لطفاً.

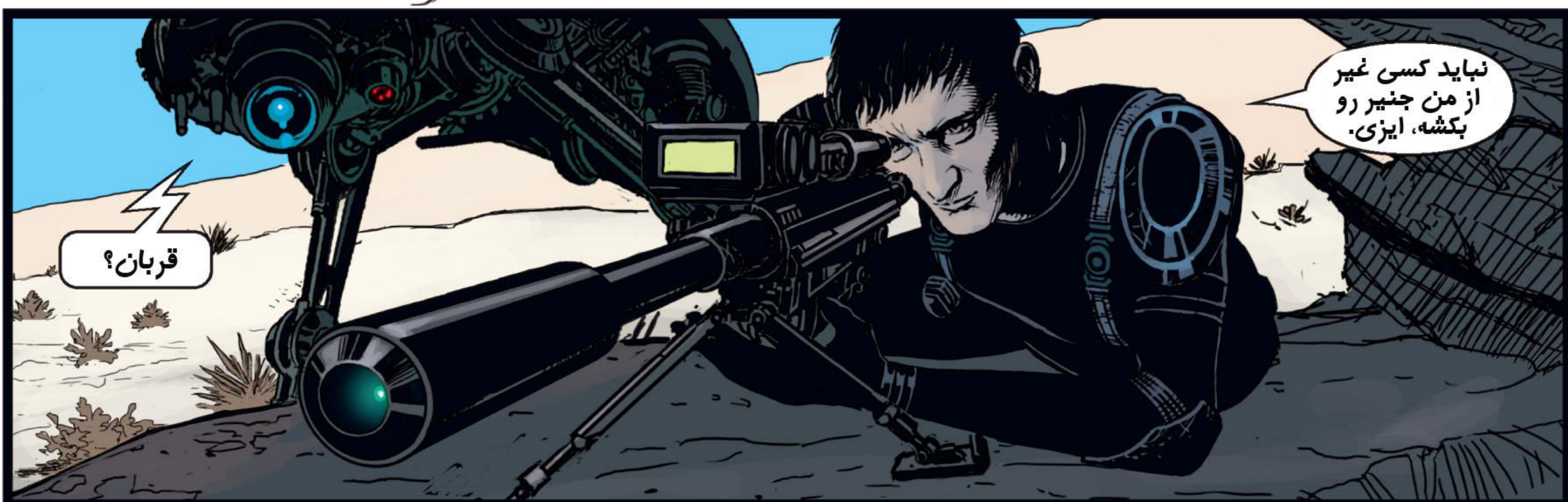
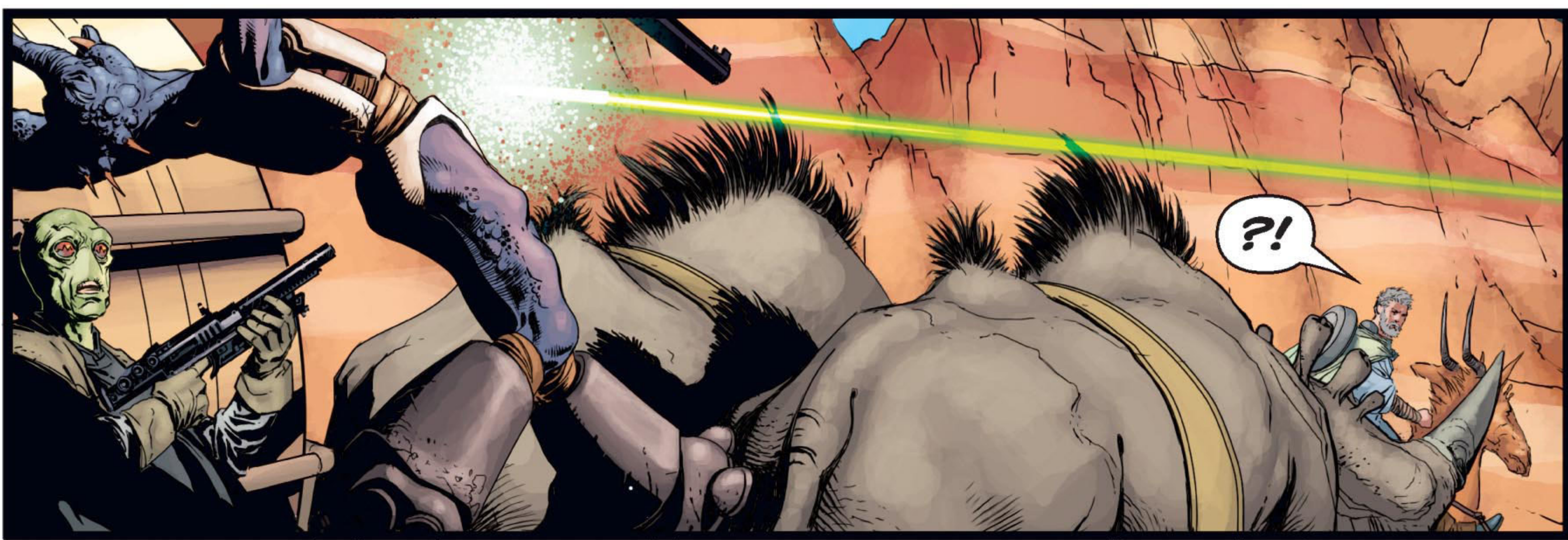
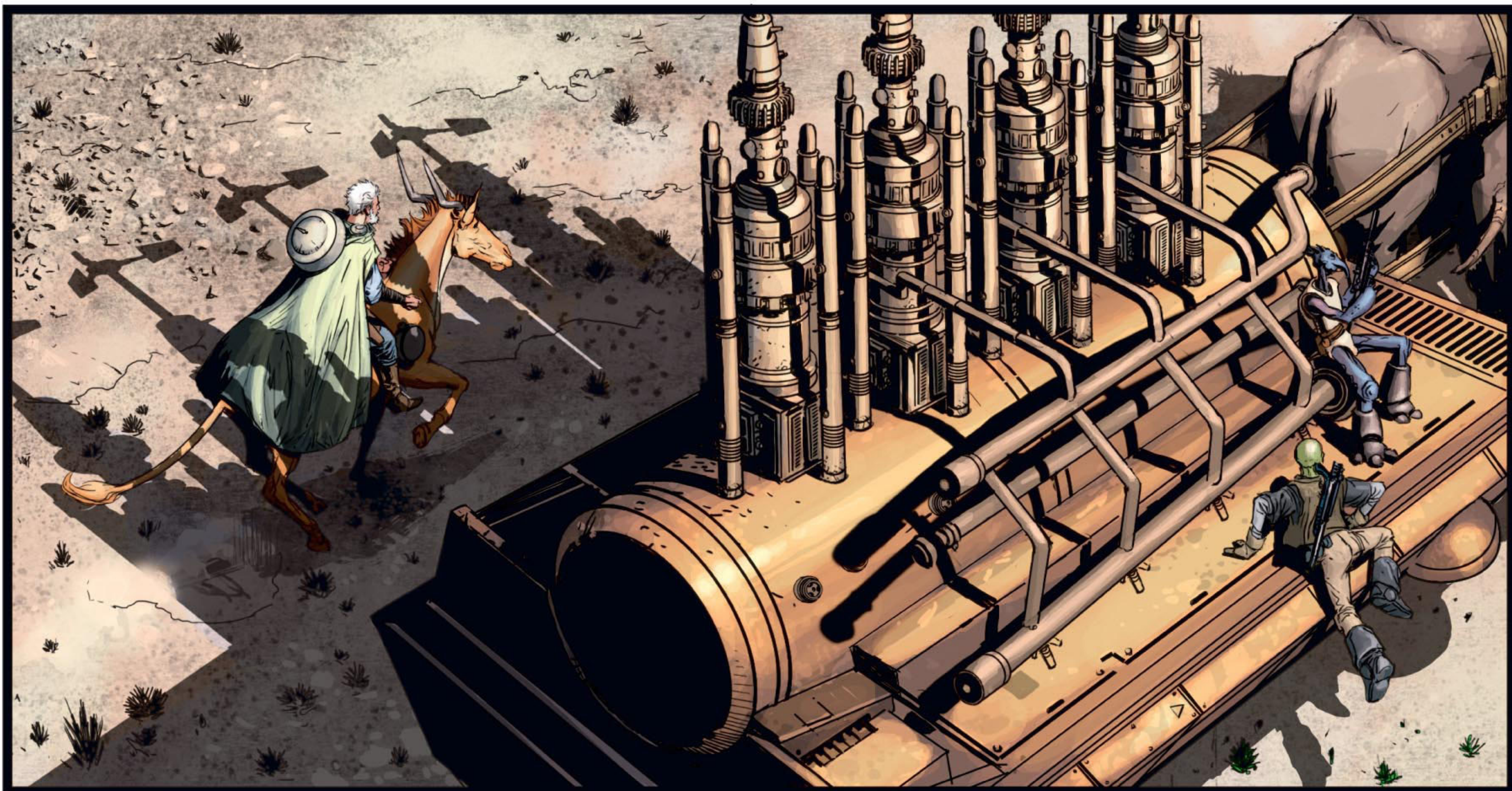


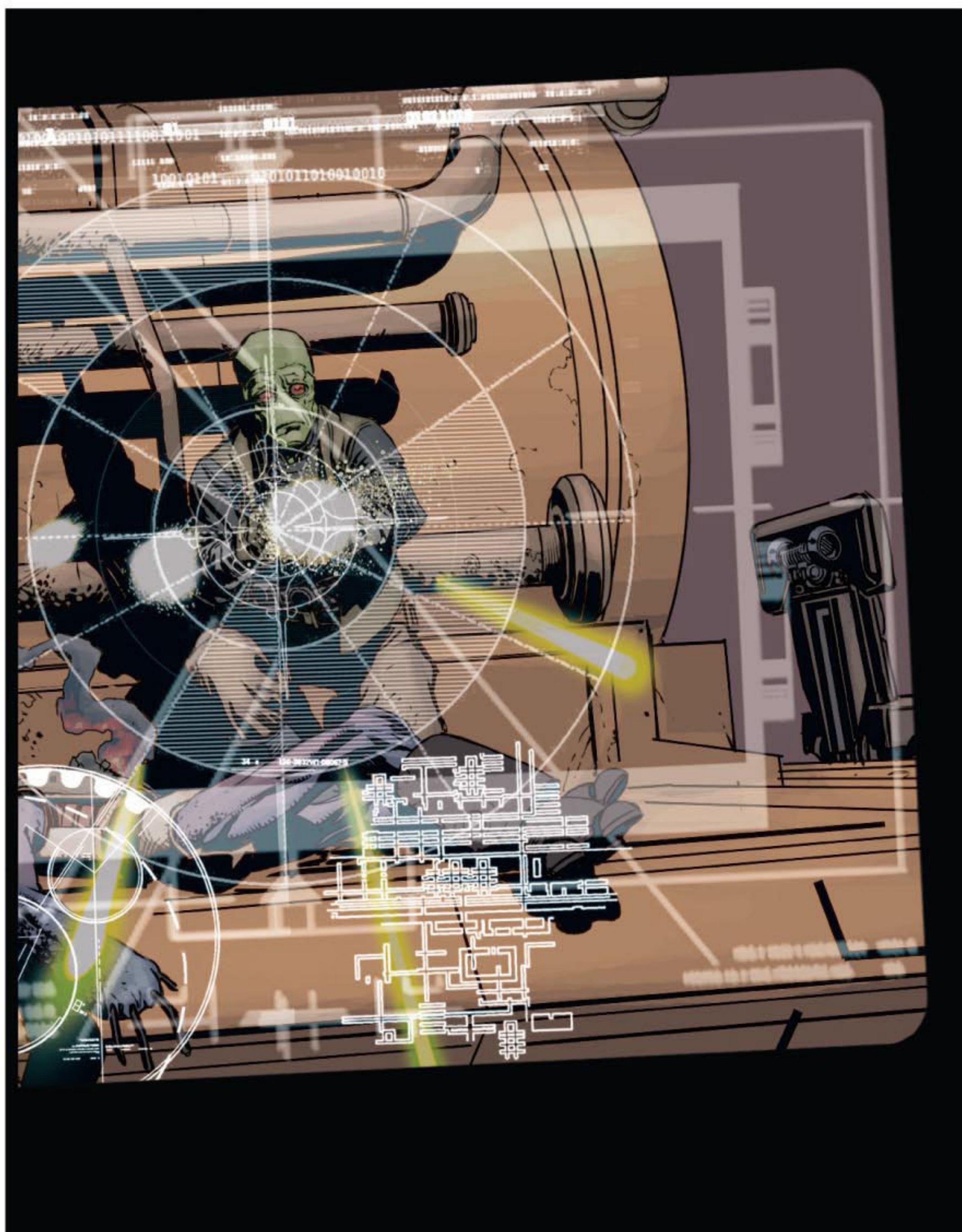
سرورم الان دیکه باید برسه...



خوب دقت کن ایزی. آگه امکان داشت، همیشه در ارتفاع موضع بگیر.







شلیک انفجاری...!

چیزی نیست...



"...و مزاحمت موقتی بود."



سلام قربان! من بانو امبر رو پیدا کردم.

دارم می بینم.



اسم بانوی دیگه مدیه. به نظر می تونیم نجاتش بدیم؟

البته اچ ۲.



AAAH!



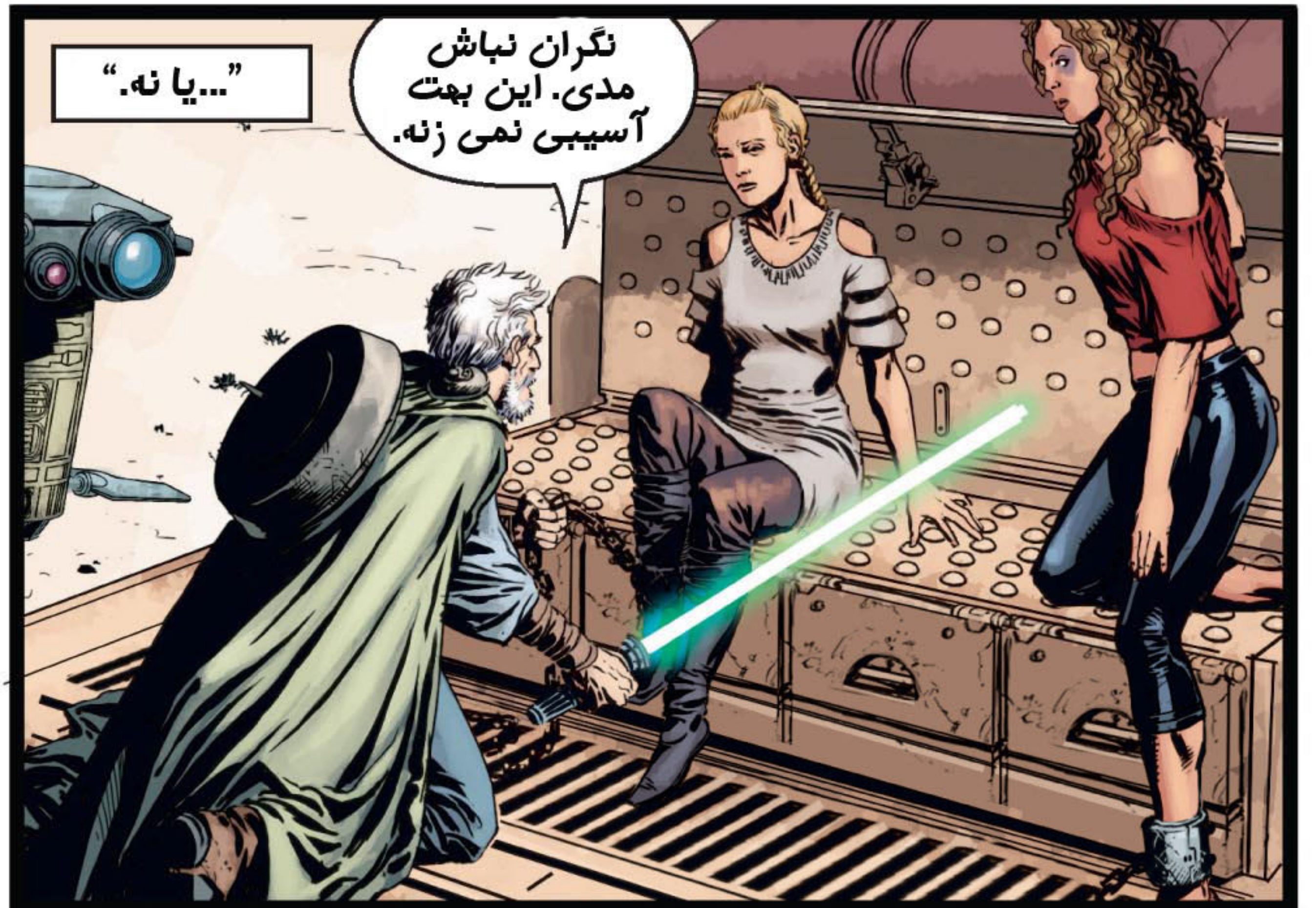
حالا...
جنیر کجا
رفت؟



زنه اونجاست...

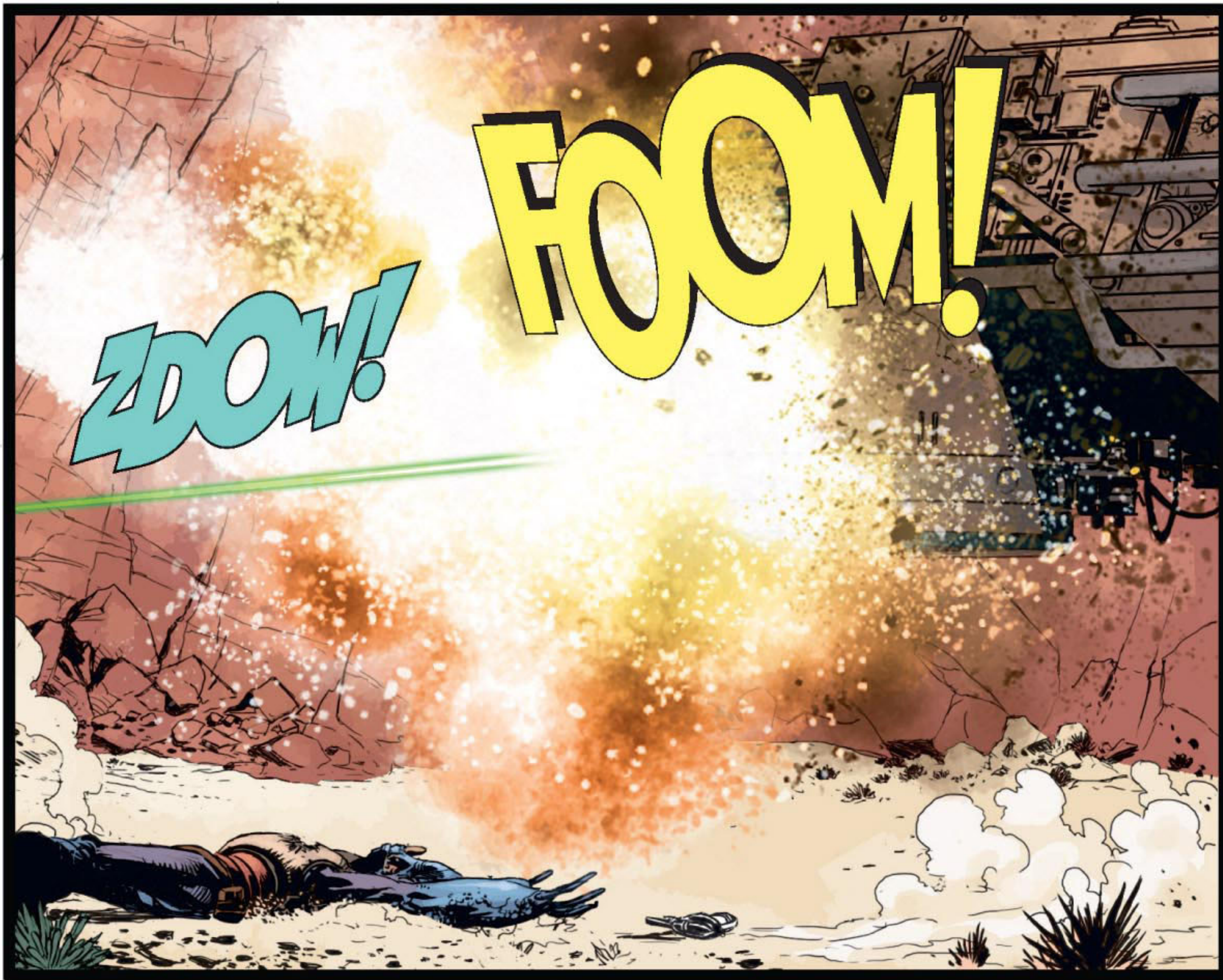


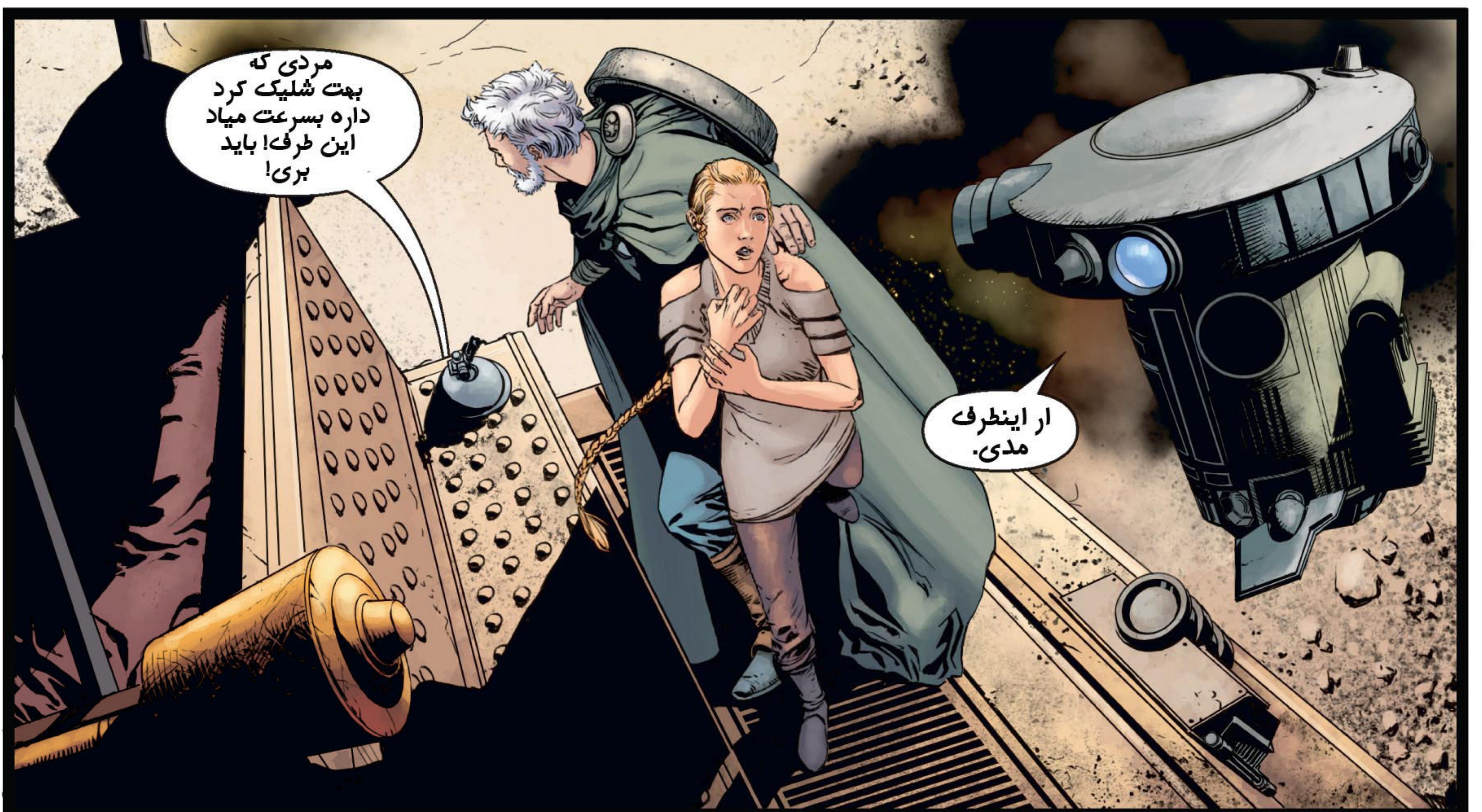
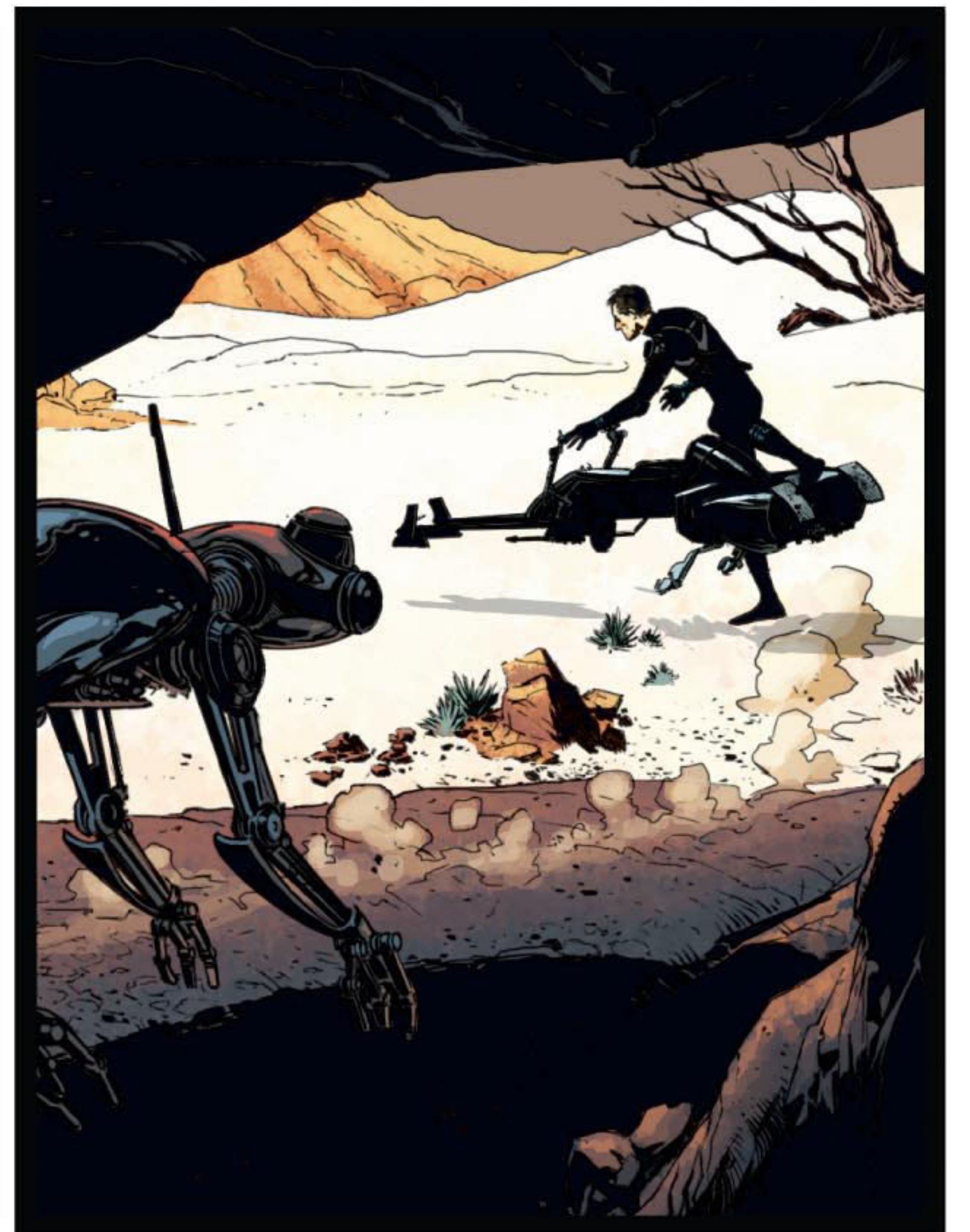
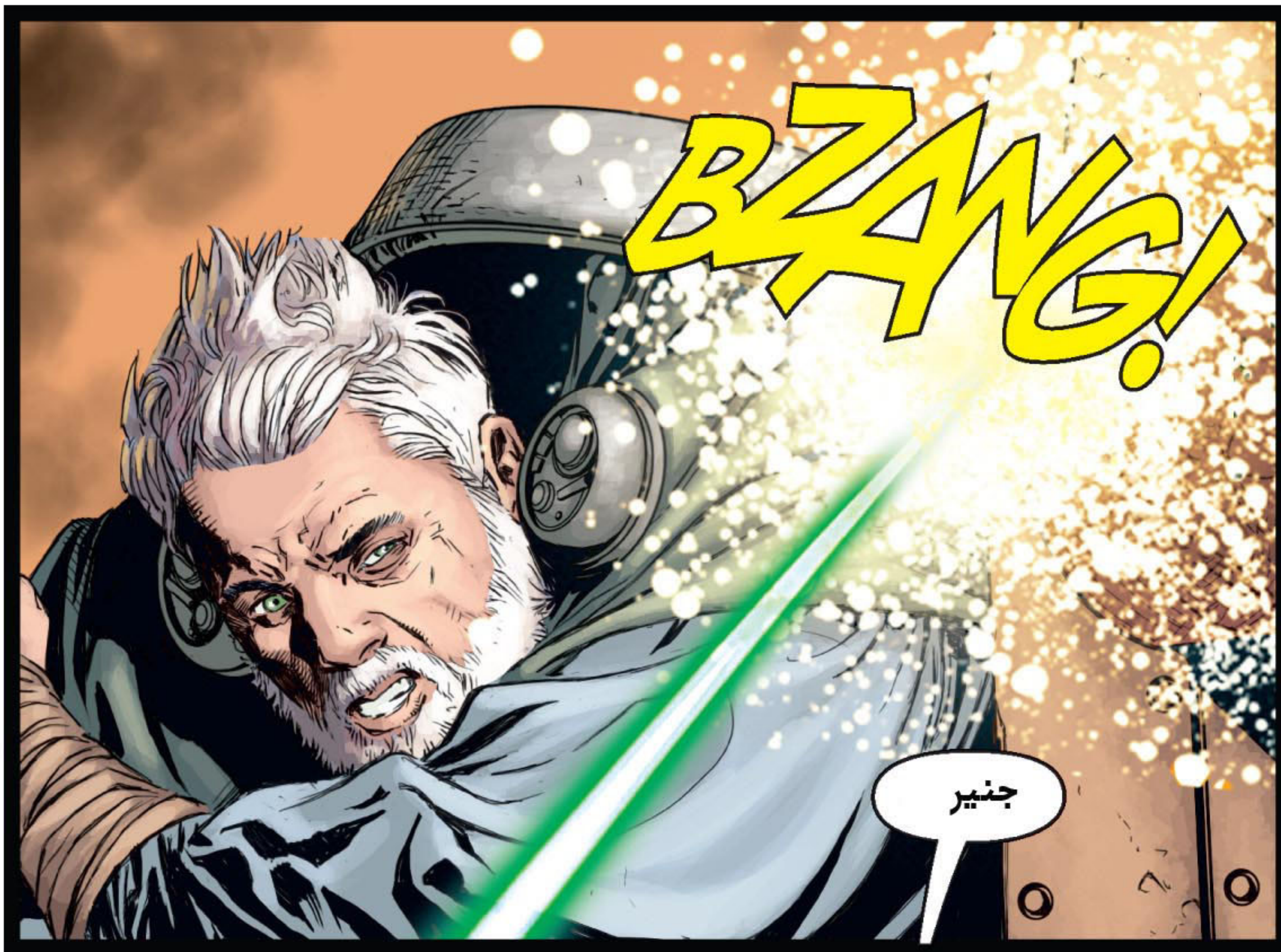
اِه. نجاتش
...

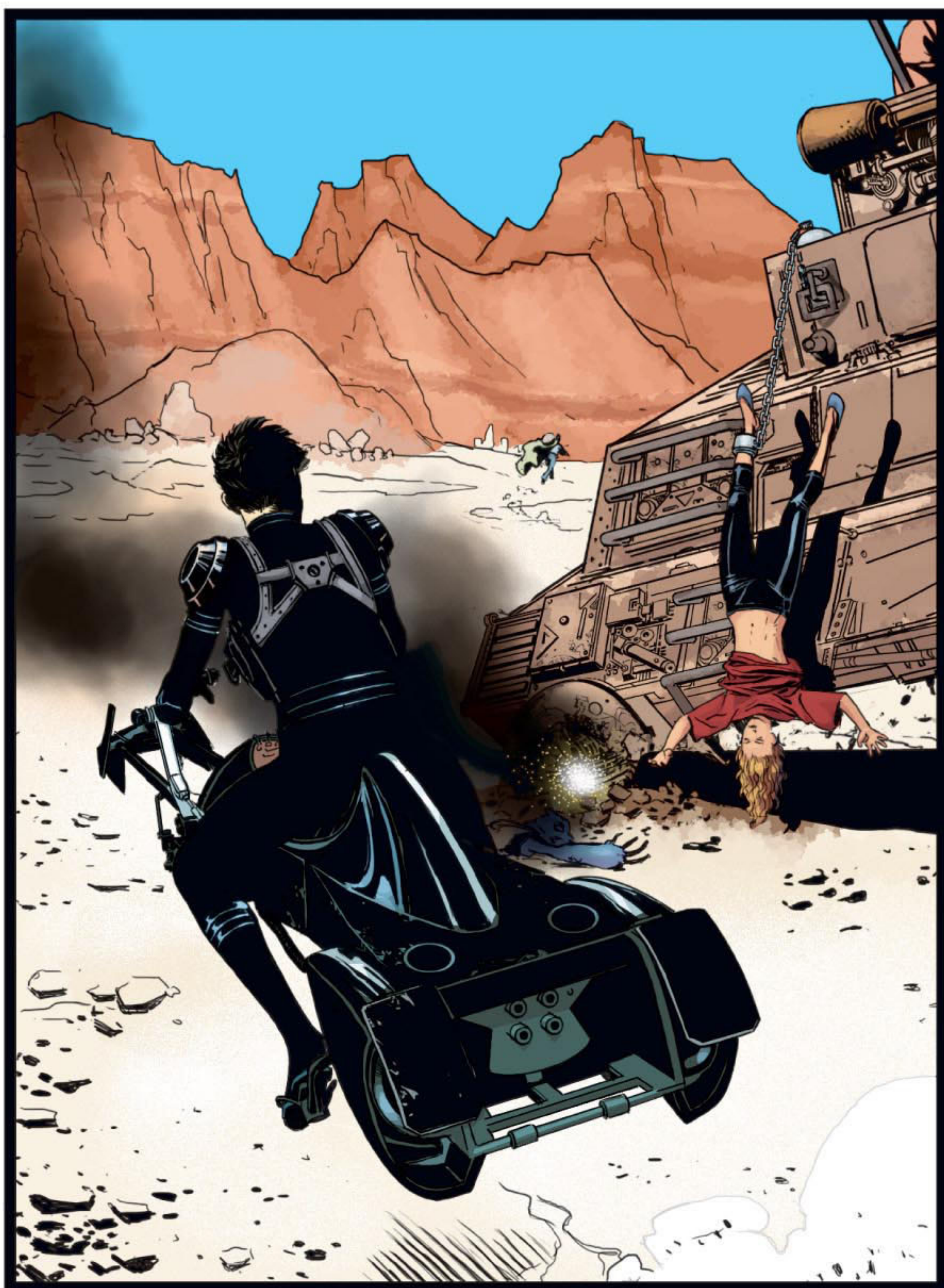
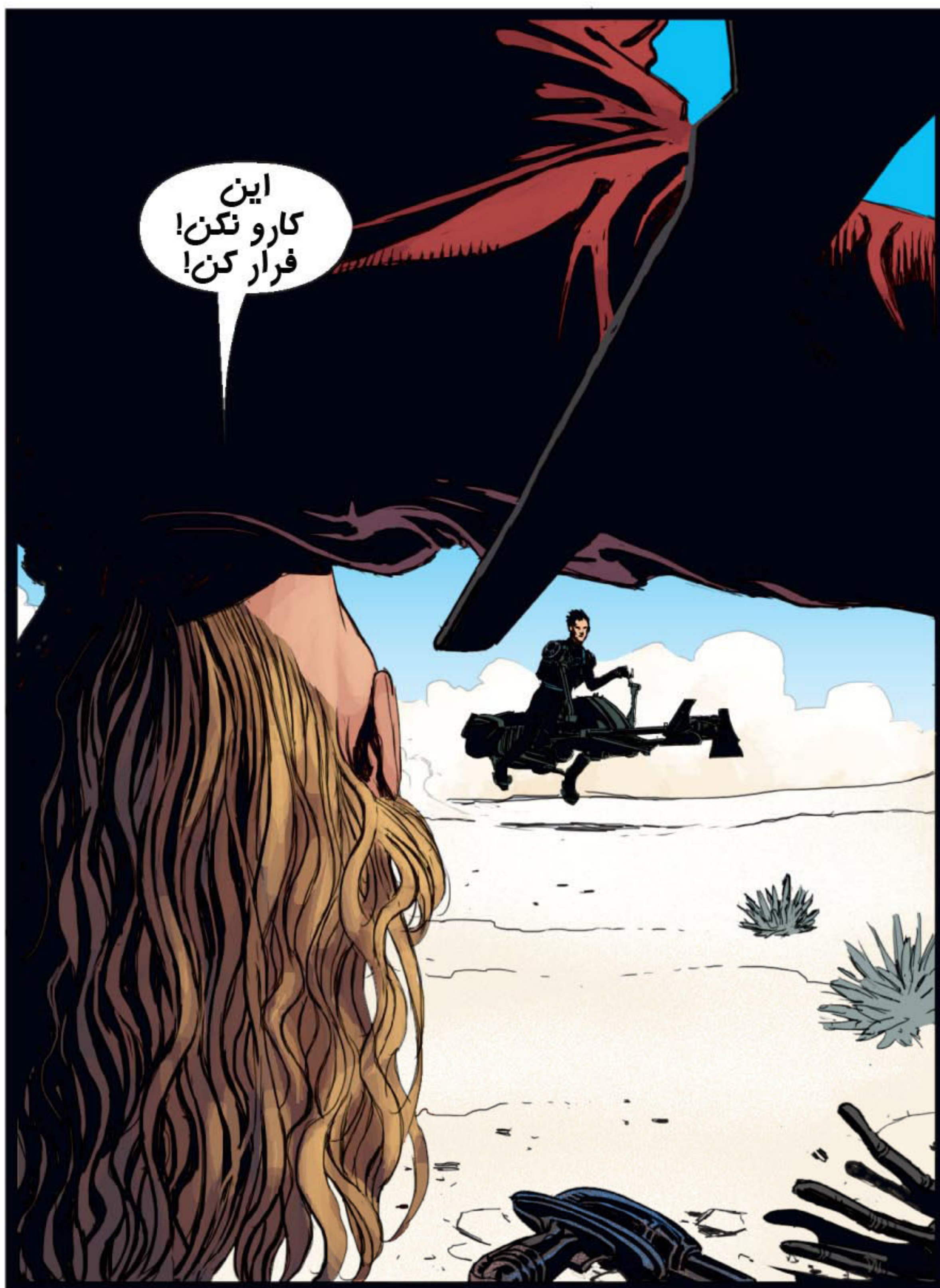
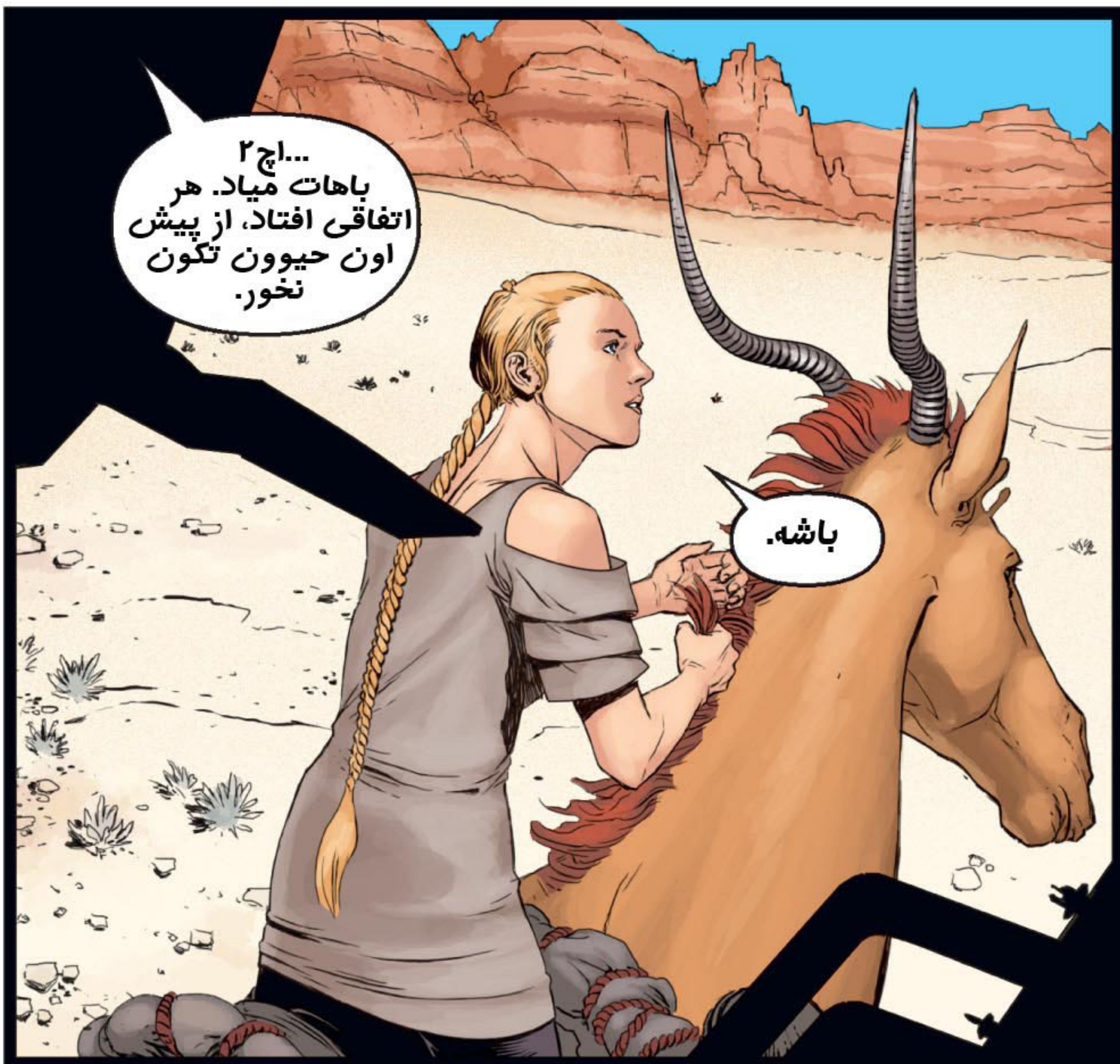


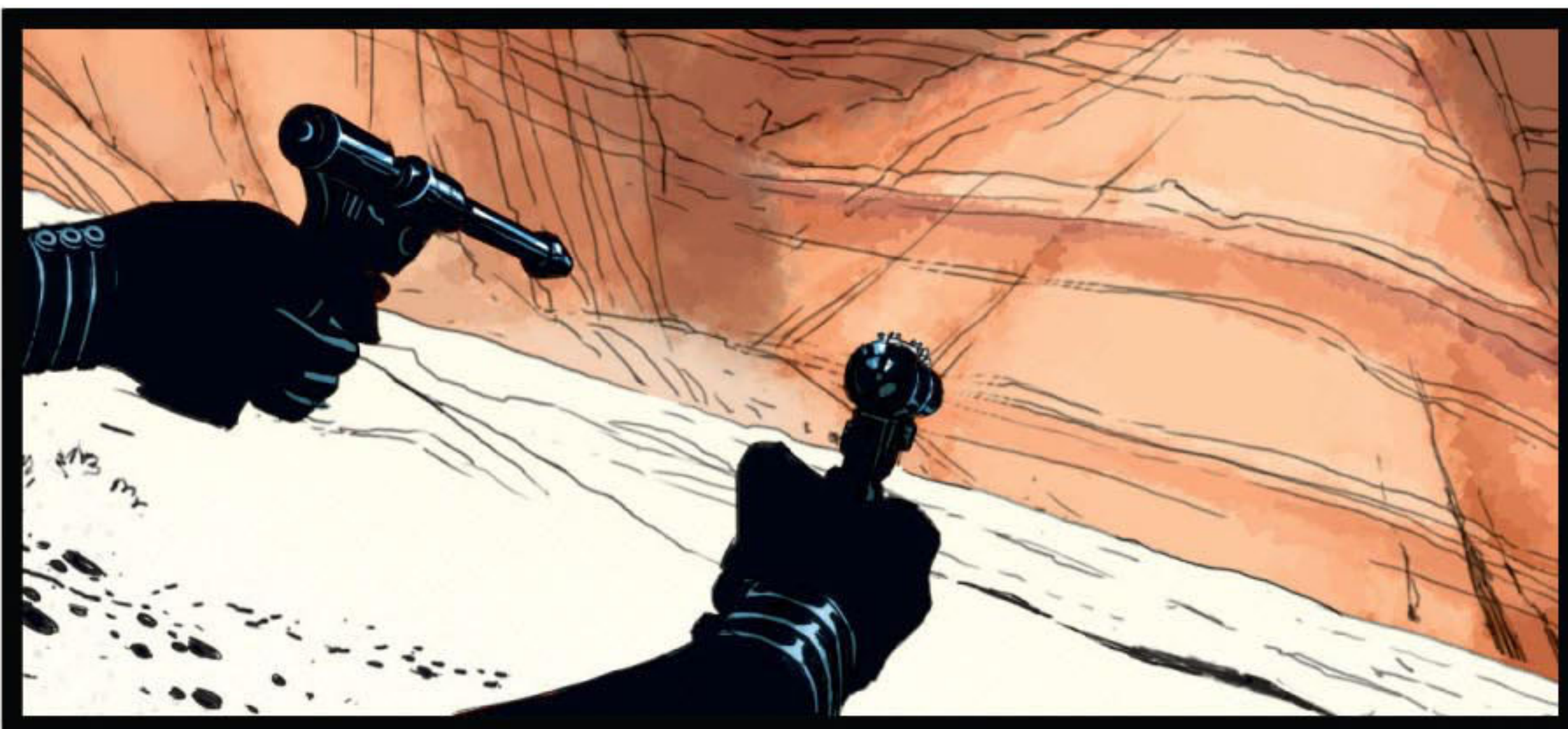
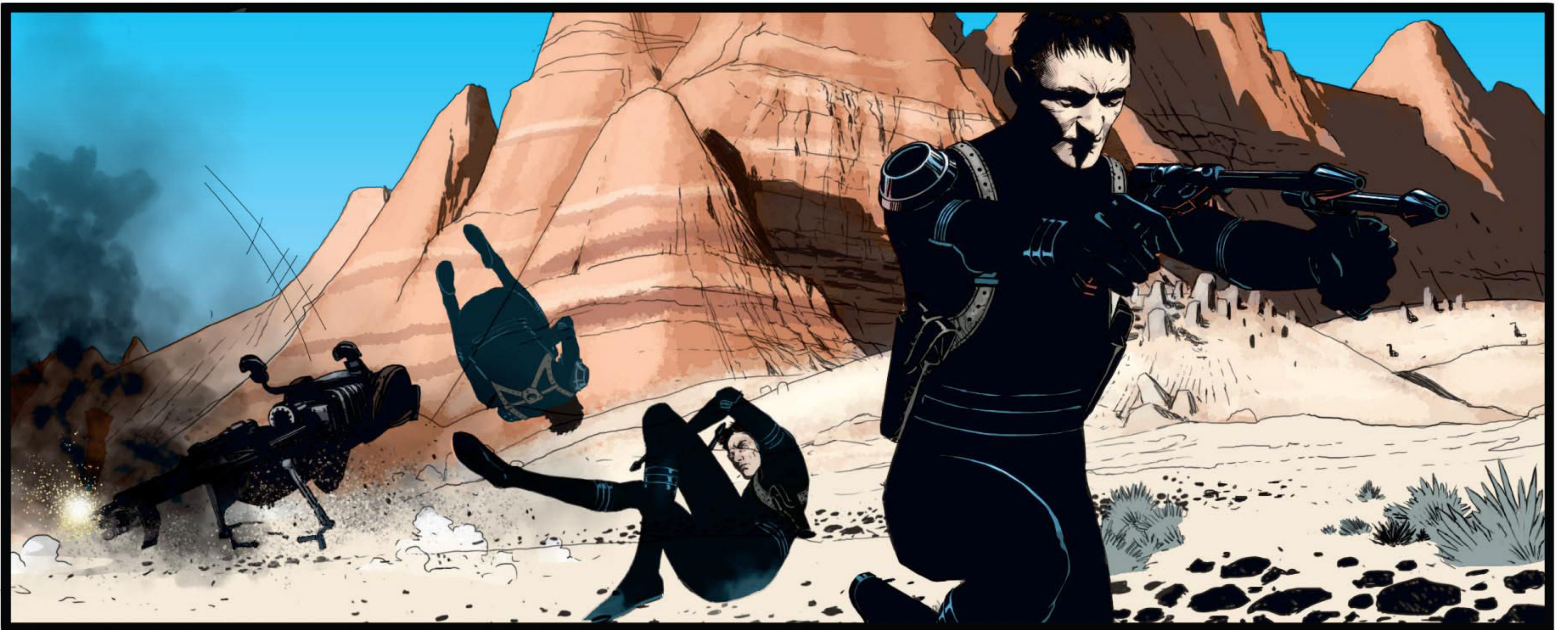
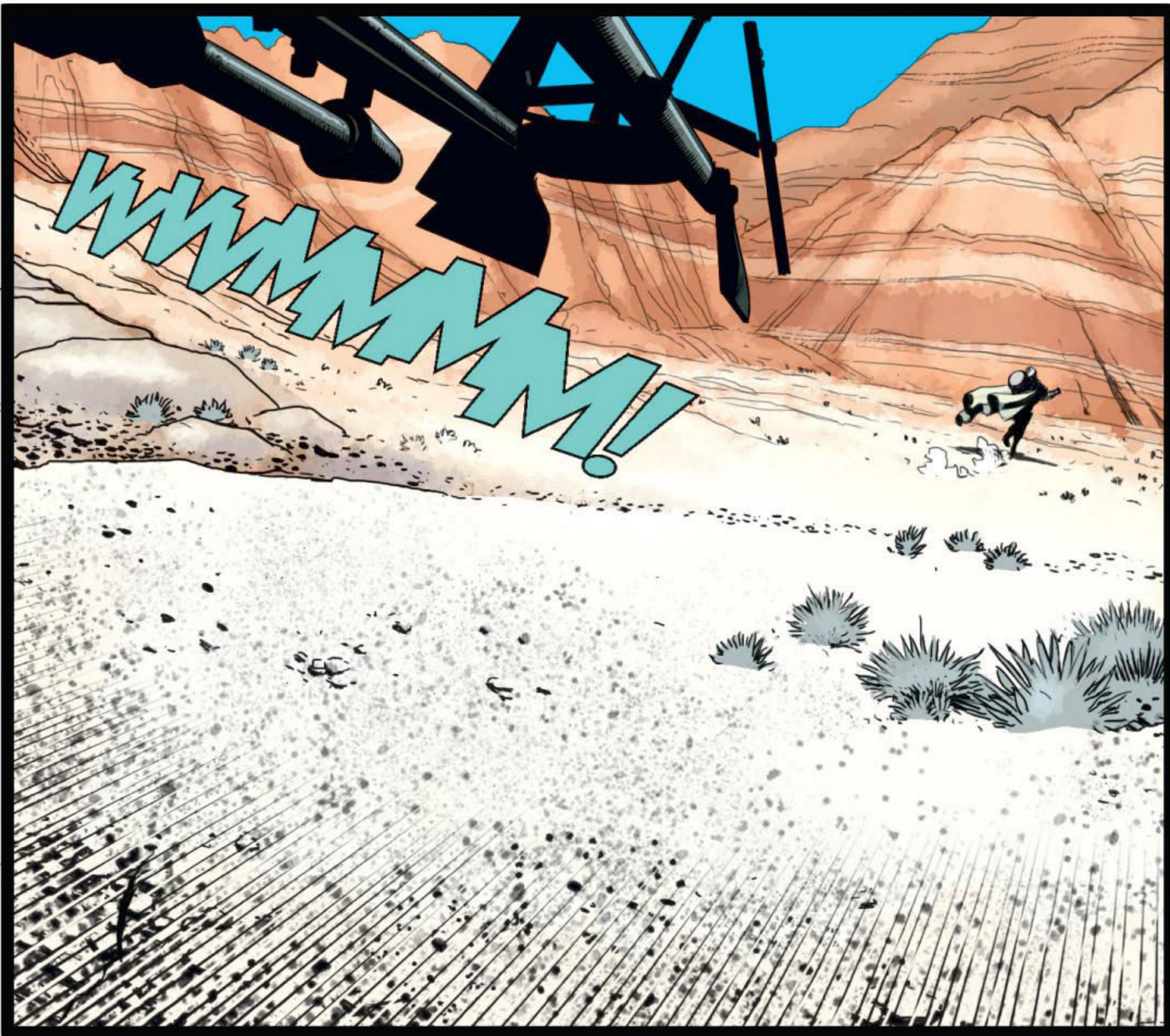
"...یا نه."

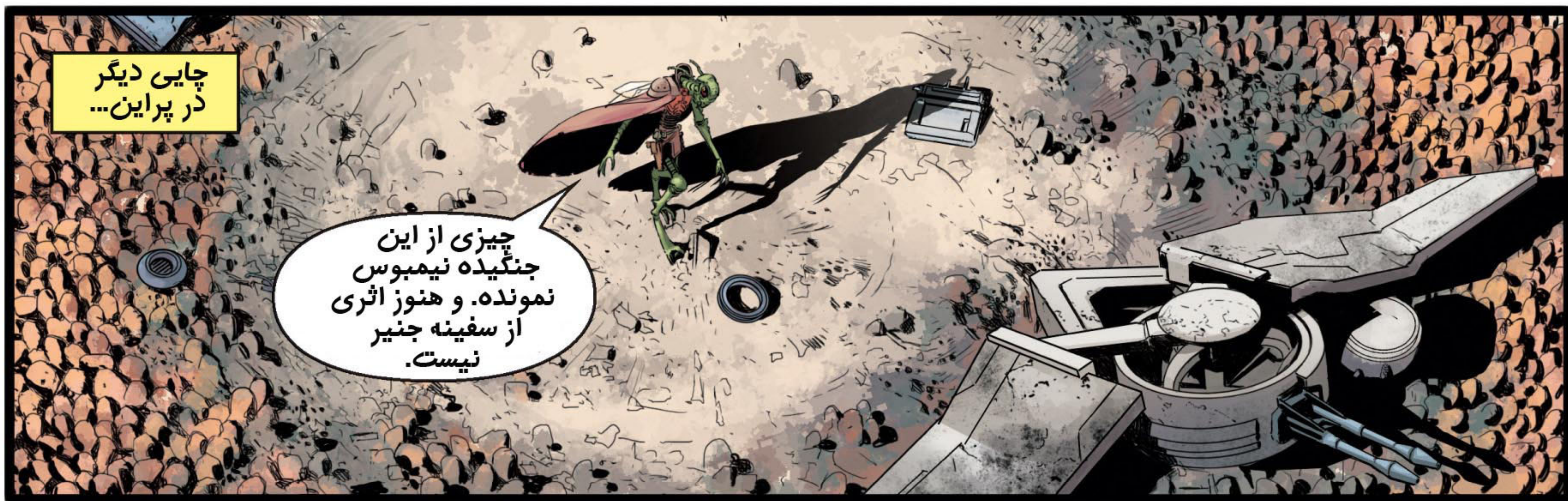
نگران نباش
مدی. این بچت
آسیبی نمی زنه.











چایی دیگر
در پراین...

چیزی از این
جنگیده نیمبوس
نمونده. و هنوز اثری
از سفینه جنیر
نیست.



ولی مطمئنم این
یکی از جنگنده هاییه
که ساقشون
کرده.

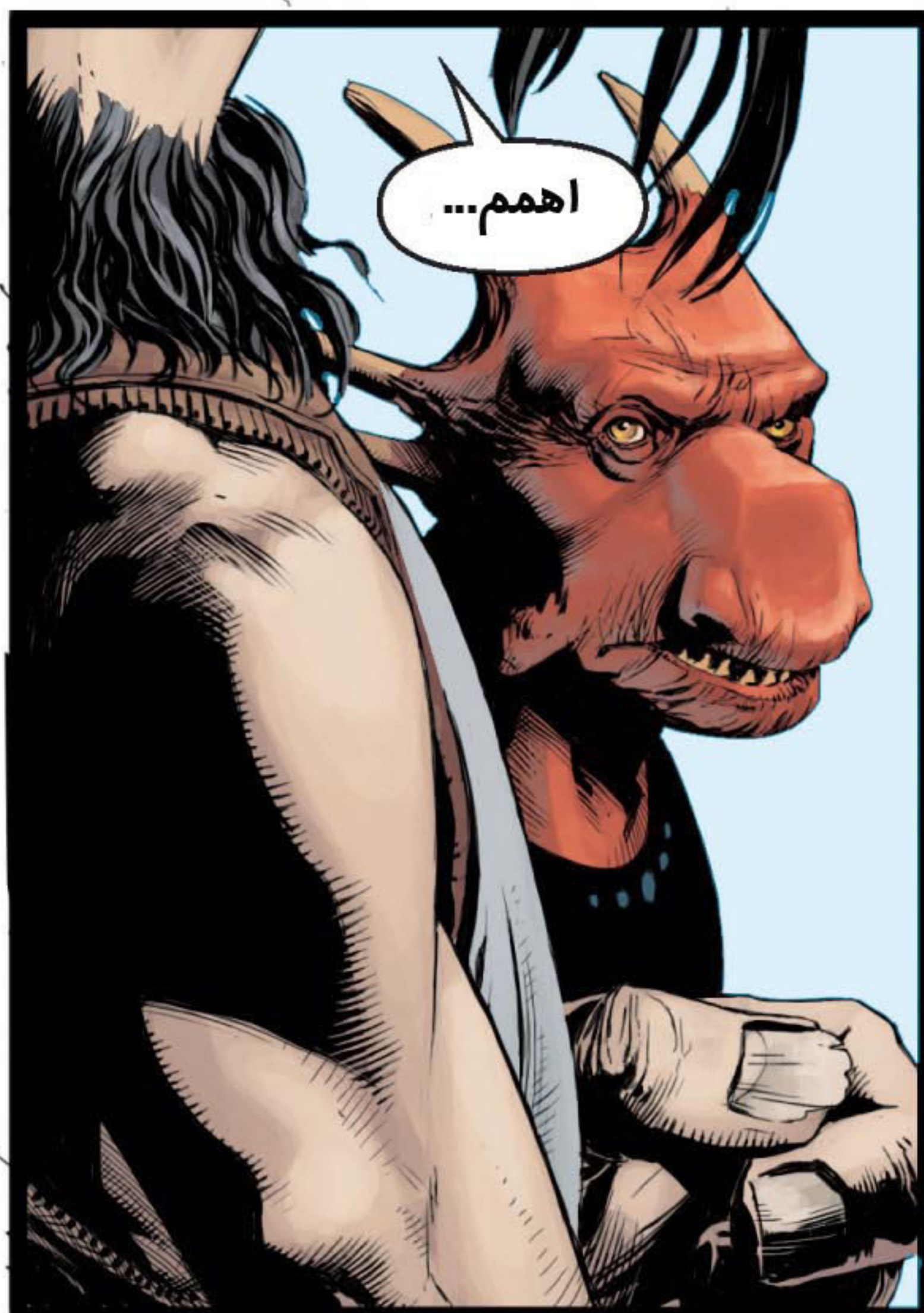
ما تو
مسیر درستی
هستیم.

پس
جستجو رو
ادامه می دیم.

درسته.



باید بگم زیادی
داریم انرژی صرف
پیدا کردن په نفر می کنیم.
اونم په نفری که همه ما
با بودنش تو این
گروه مخالف
بودیم...



اهمم...



بیخیال.
هوا داره
تاریک
می شه.

بعد از مدتی...

تعجب کردم که
ولشون کردی
برن.

چرا باید
همچین کاری می کردم؟
من برای کشتن اونها
استخدام نشدم.

من یه
حرفه ایم. نه یه
هیولا.

مجبور شون کردی
وسایلشون رو اینجا
بذارند و برن. نمی تونند
در اینباره خوشحال
باشند. اگه برگشتند
چی؟

در اون
صورت
می کشمشون.

باید دلیلی
داشته باشه که
منو با اونها
نفرستادی. فکر
کنم بدونم...

...خواسته مردها
همیشه یکسانه.



بخاطر کفشحات...
رد پاهات.



تو زنی بودی
که همراه جنیر بود.
بخاطر تو به کاروان
حمله کرد...

... و بخاطر
تو برمی گرده.



تا اون موقع
تو زندونی منی.



یا همکارت.

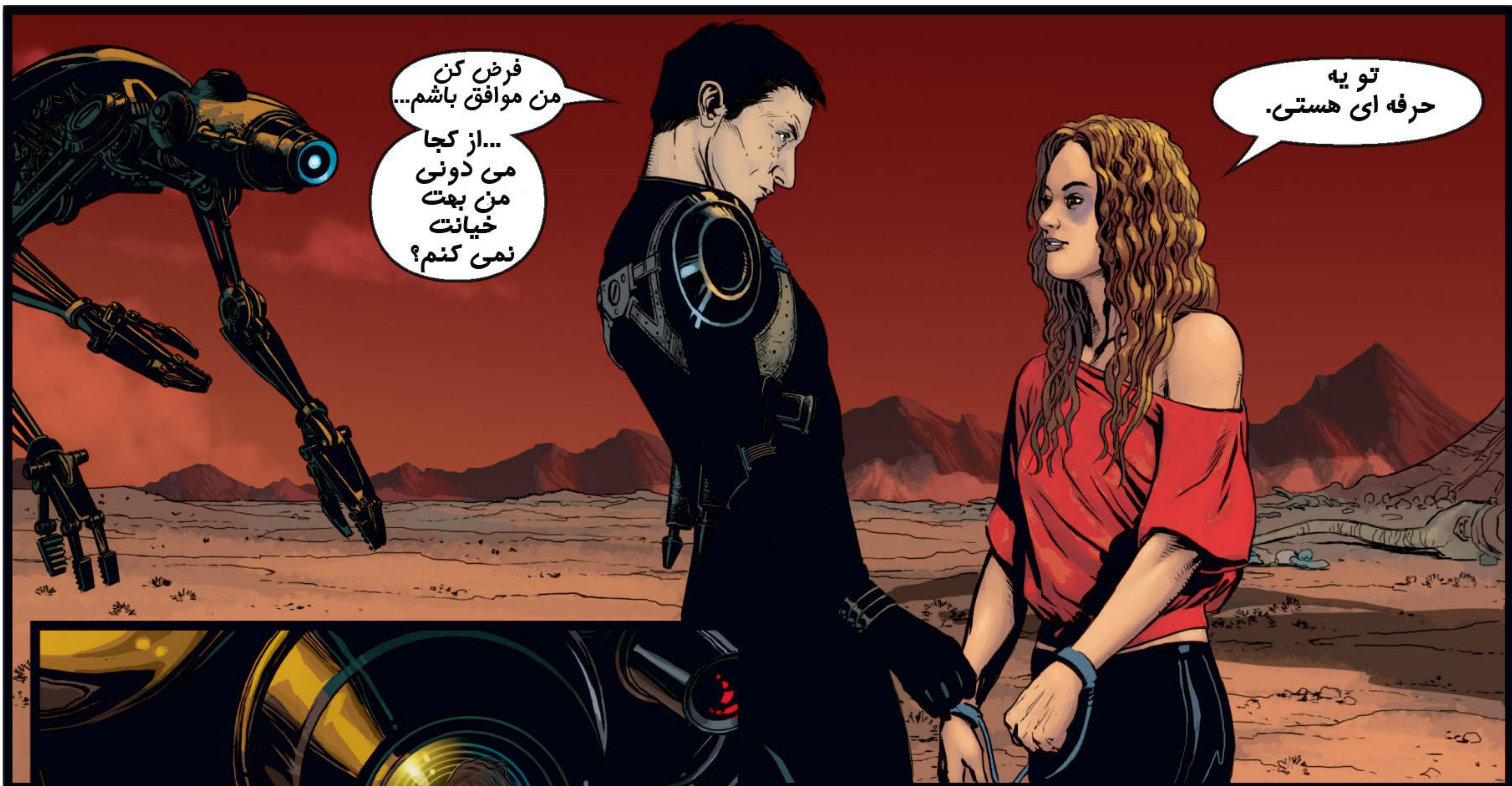
ببین، درسته
که من با جنیر بودم.
ولی بر خلاف میلیم. اون
می خواست منو نجات بده؟!
اون می خواست منو
بر گردونه پیش
خانواده ام...



اگه می خواستم
تو وندارک بمونم
فرار نمی کردم. من
نقشه های بزرگتری
دارم.

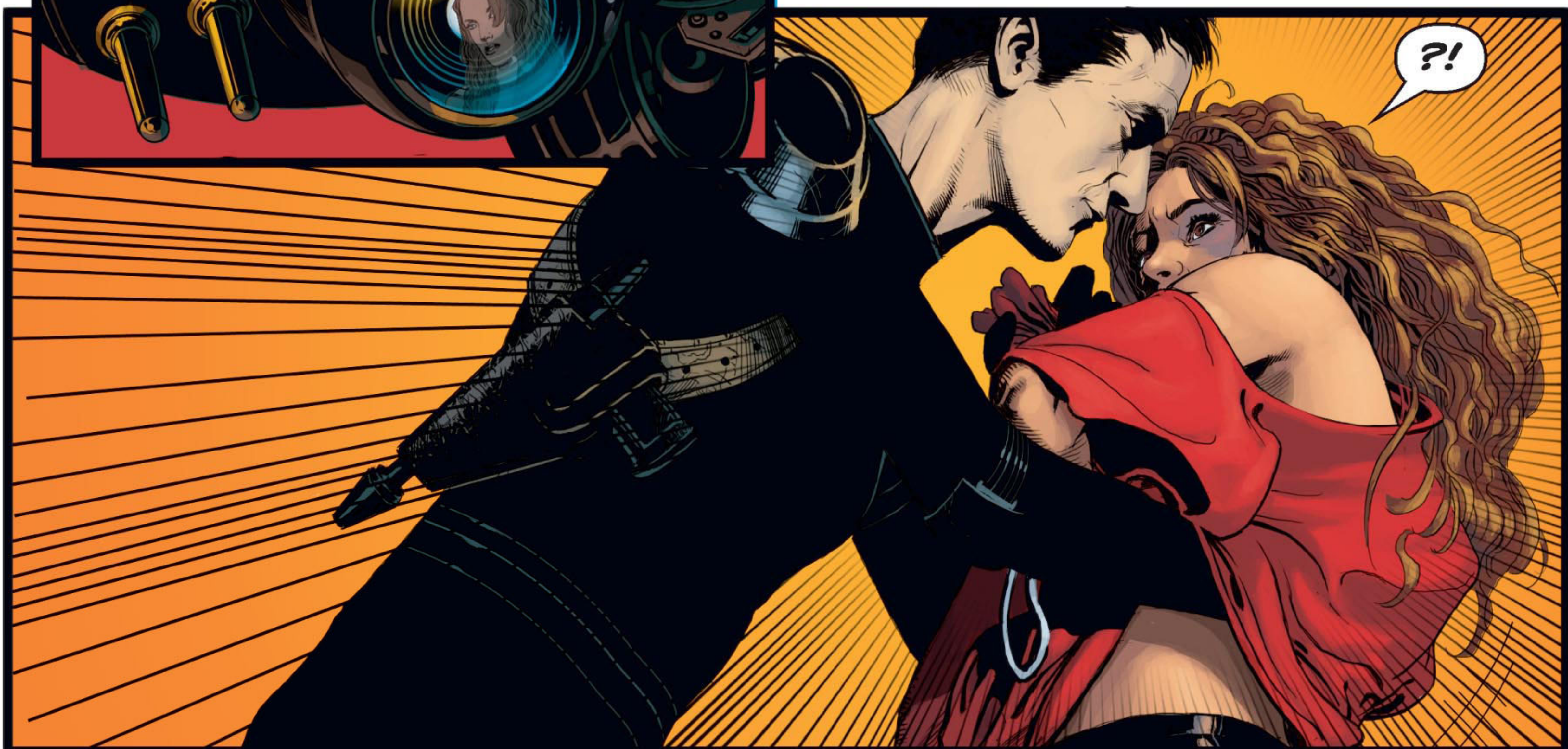
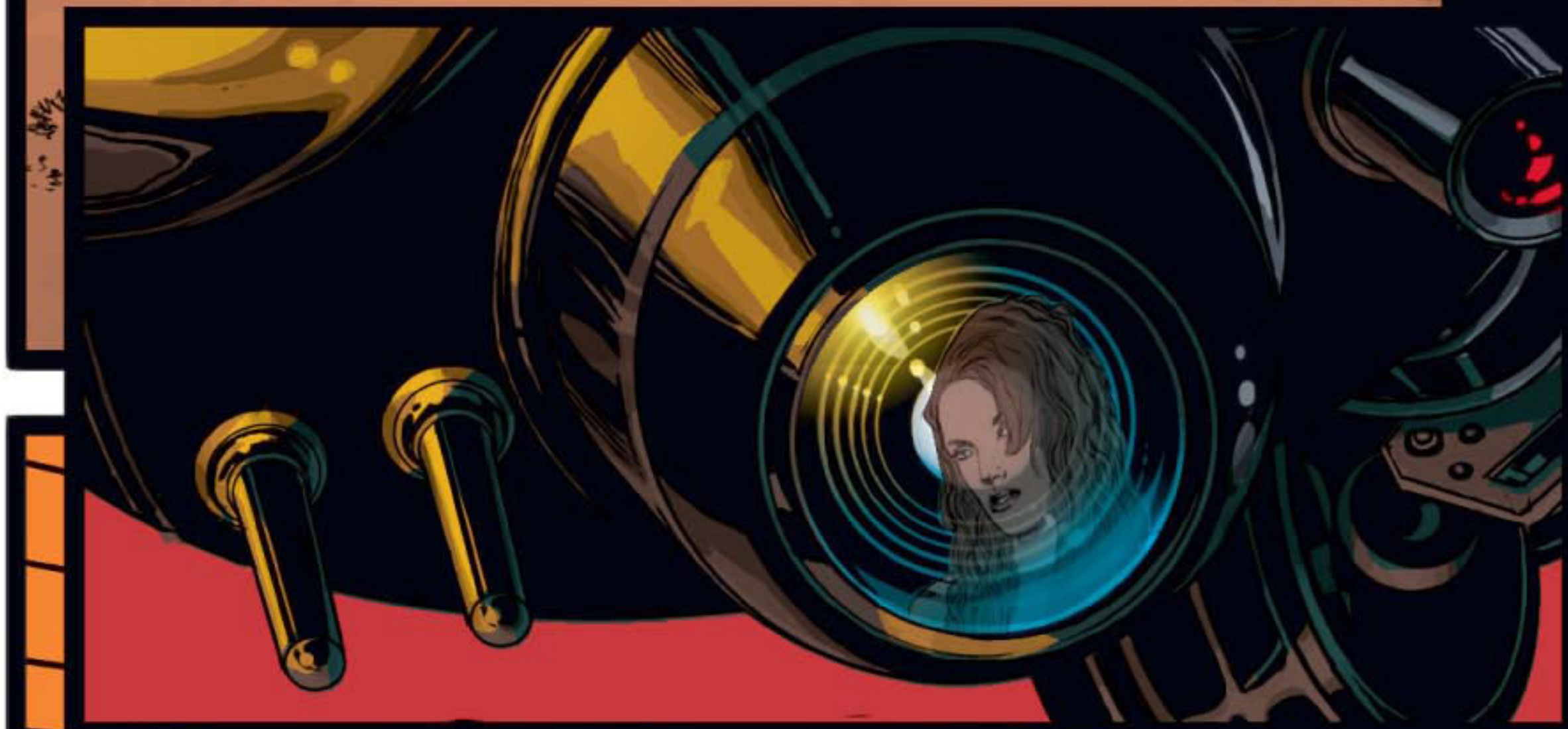
تو جنیر
رو می خواهی؟
من کمکت می کنم...
در عوض آزادی خودم و
بخشی از جایزه اونو
به من بده.

من
می دونم چطور
اونو اغوا
کنم.



تویه حرفه ای هستی.

فرض کن
من موافق باشم...
...از کجا
می دونی
من بهت
خیانت
نمی کنم؟



?!



من حرفه ایم.
و ما حرفه ای ها
مواظبیم از پشت
بهمون شلیک
نشه.



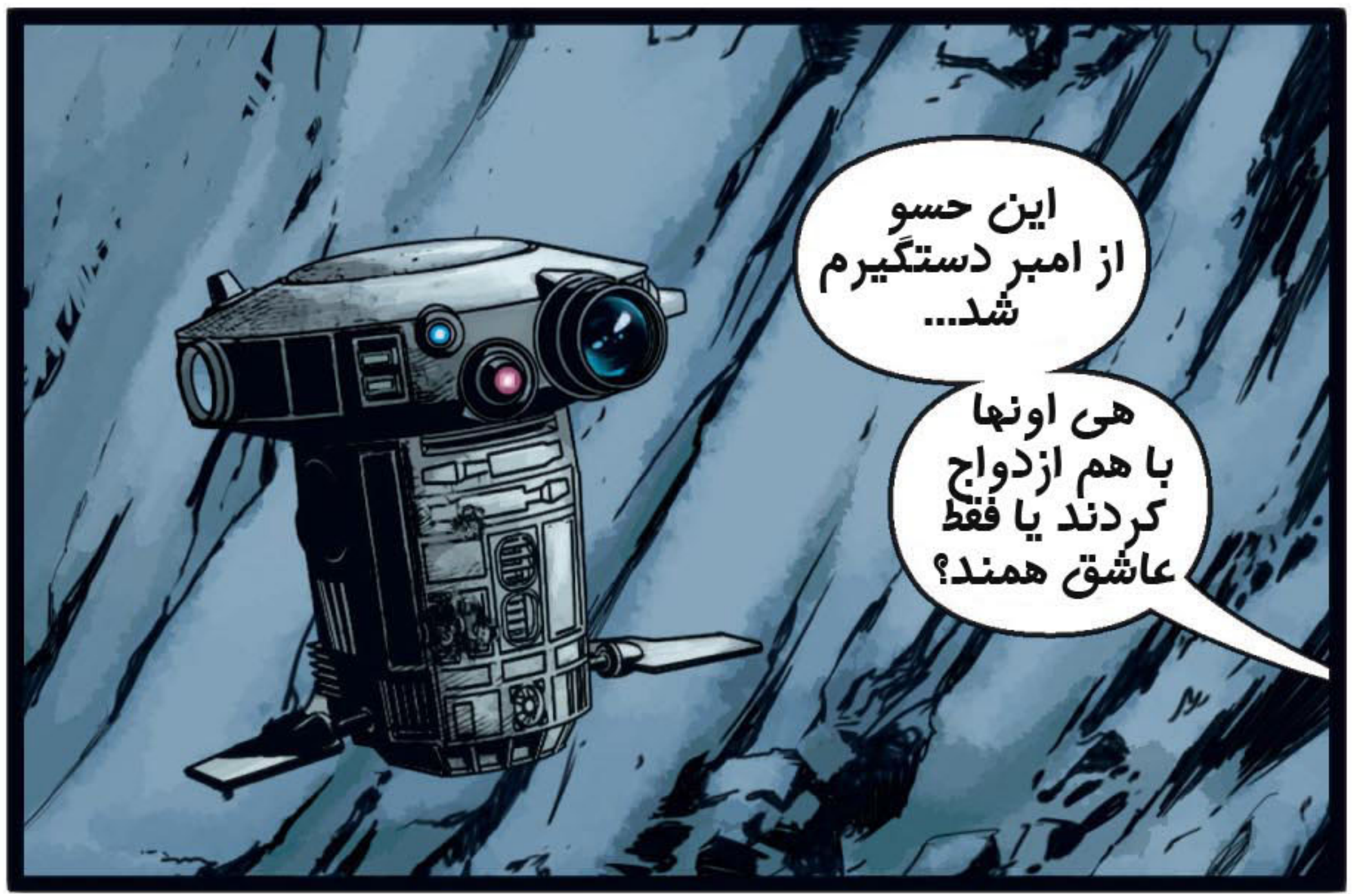
این اتفاقیه
که از این به بعد
می افته.

اوفه!



اون تیراندازی
که شنیدیم. مطمئنی
که حال امبر و اربابت
خوبه؟

هیچ چیز
نمی تونه جلوی
ارباب منو بگیره!



این حسو
از امبر دستگیرم
شد...

هی اونها
با هم ازدواج
کردند یا فقط
عاشق همند؟



عشق؟
متأسفم. این
مفهوم در برنامه های
من تعریف نشده، یا
اینکه نمی تونم یادش
بیارم.

ولی اونها
خیلی سر هم داد
می زنند و این مسئله
در پایگاه داده های من ارتباط
زیادی با ازدواج داره.
متأسفانه از زمان بع
از تله رث خیلی چیزها
یادم نمیاد.



تله رث در
کمر بند داخلی؟ به
نظرم تو جاهایی رفتی
و چیزهایی
می دونی.

قبلاً خیلی
دوست داشتم که
جاهای مختلف کمکشان
رو ببینم. الان فقط
می خوام برم
خونه...



نگران نباش
مدی. ما می بریمت
خونه ات.

ارباب!

شما موفق
شدید...



...امیر
کجاست؟

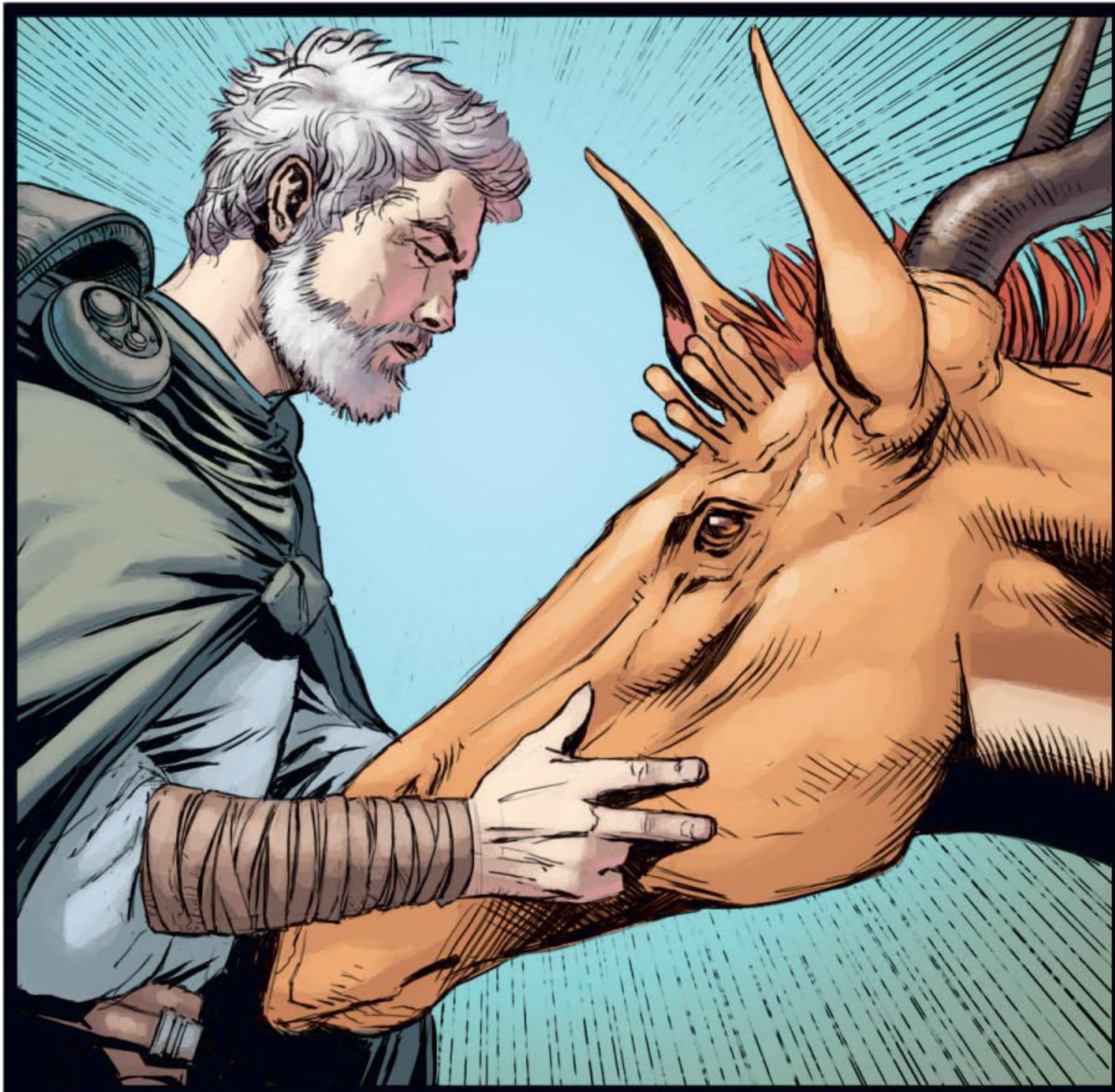
نتونستم
نجاتش بدم.

هنوز.



ولی قبل از
اینکه در موردش
فکر کنیم، به آب نیاز
داریم. به نظرم این
نوستمون بتونه
کمک کنه.

می تونی
آب پیدا
کنی پسر
مگه نه؟



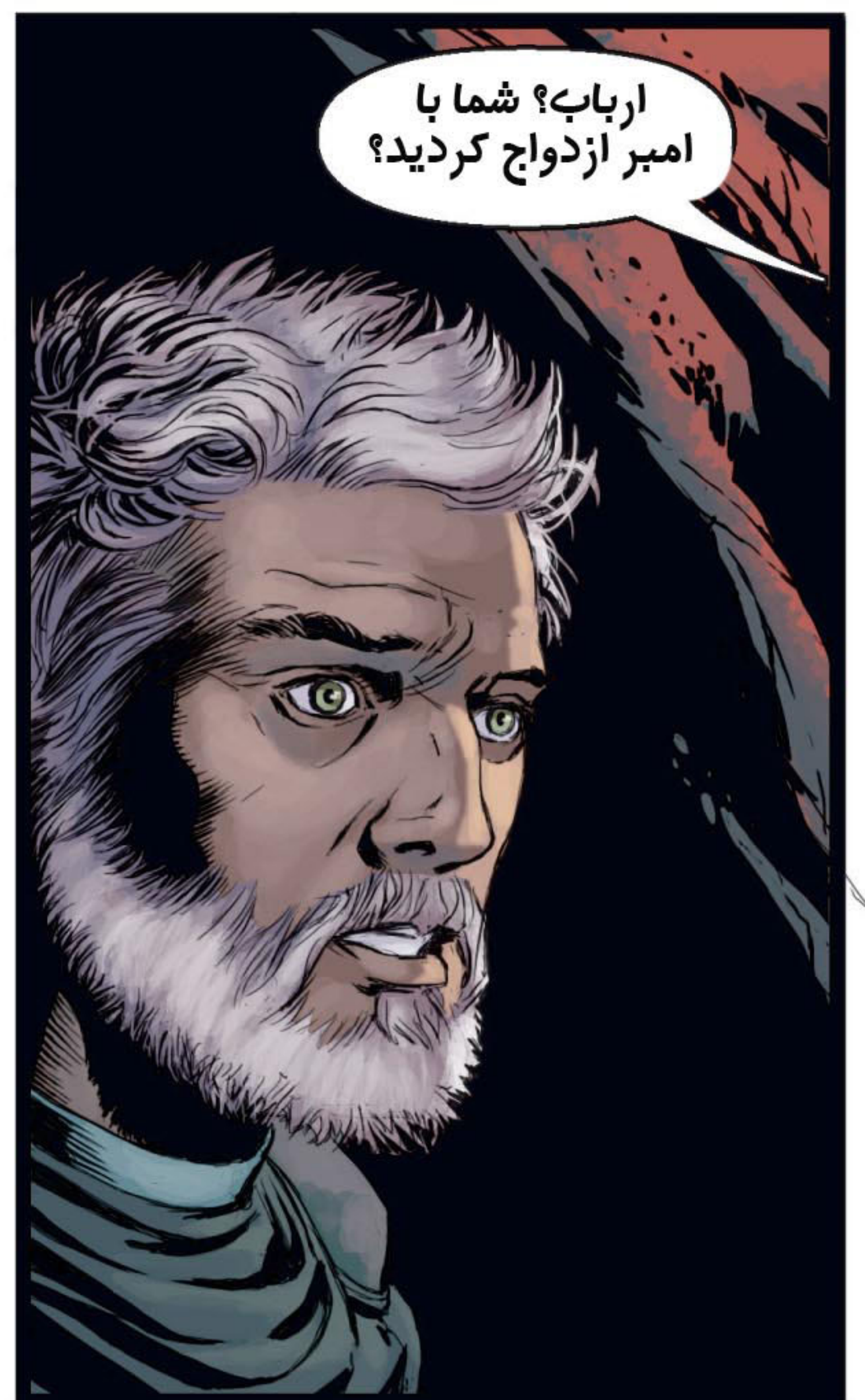
باشه.

مدی...
پیش این حیوون
بمون. تو رو به آب
می رسونه. اچ ۲ و من
از پشت میاییم.



اچ ۲ ردمون
رو پاک کن. من
فکر نمی کنم بیاد
دنیا بمون. ولی
ریسک نمی کنم.

بله ارباب. من
جارو کردن رو دوست
دام.



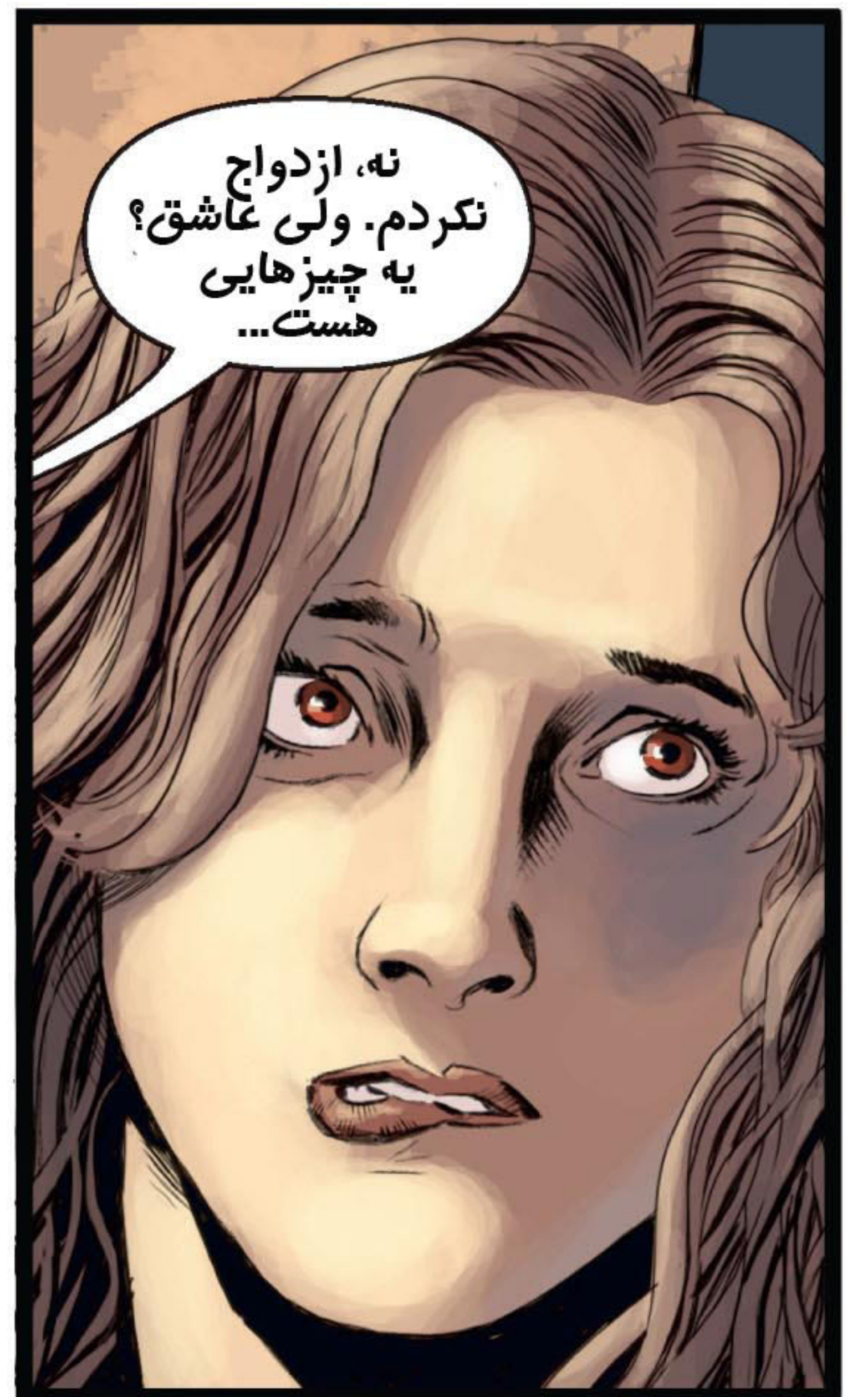
ارباب؟ شما با
امیر ازدواج کردید؟



بین تو و جنیر
چه رابطه ای؟ طوری که
اون همه چی رو به خطر
انداخت تا نجات بده. حتماً
حس قوی ای نسبت به تو داره.
مهم نیست جدای باشی یا
کس دیگه، مردها همچین کاری
رو به جهت صرفاً درستیش
اجام نمی دن.

شما دو
تا با هم ازدواج
کردید؟

چی...؟! چه
سؤال احمقانه ای.



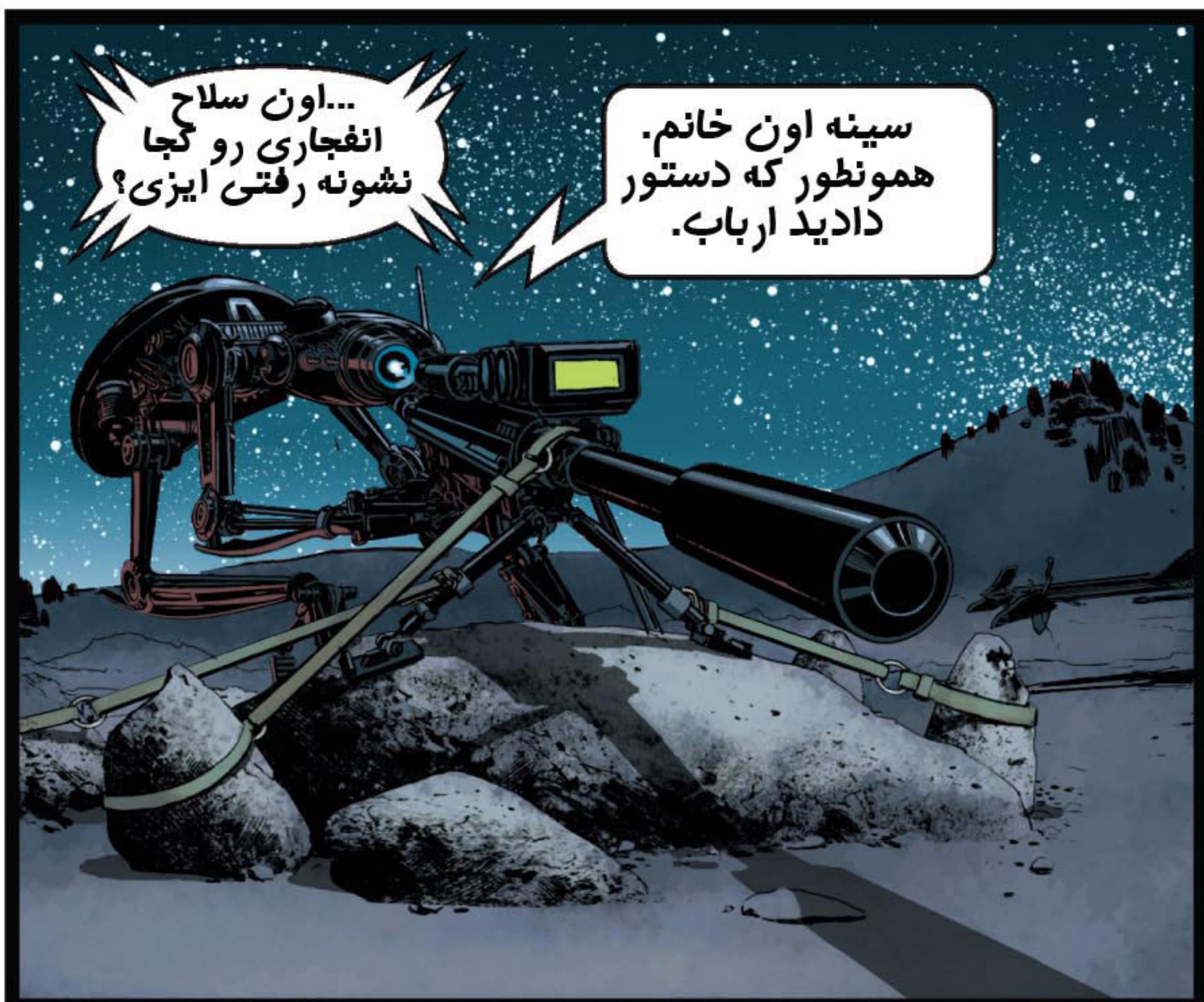
نه، ازدواج
نکردم. ولی عاشق؟
یه چیزهایی
هست...



...و هر چی
باشه، دوباره برای
نجات به اینجا
می کشوندش. وقتی
پیداش بشه من
به پولم می رسم.

ان نمیداد.
اگه بیاد بهش
اخطار می دم!

اون میاد
و تو هم دهن
بسته است و نمی
تونی فریاد بزنی. ولی اگه
سعی کنی بهش اخطار
بدی، خوب...

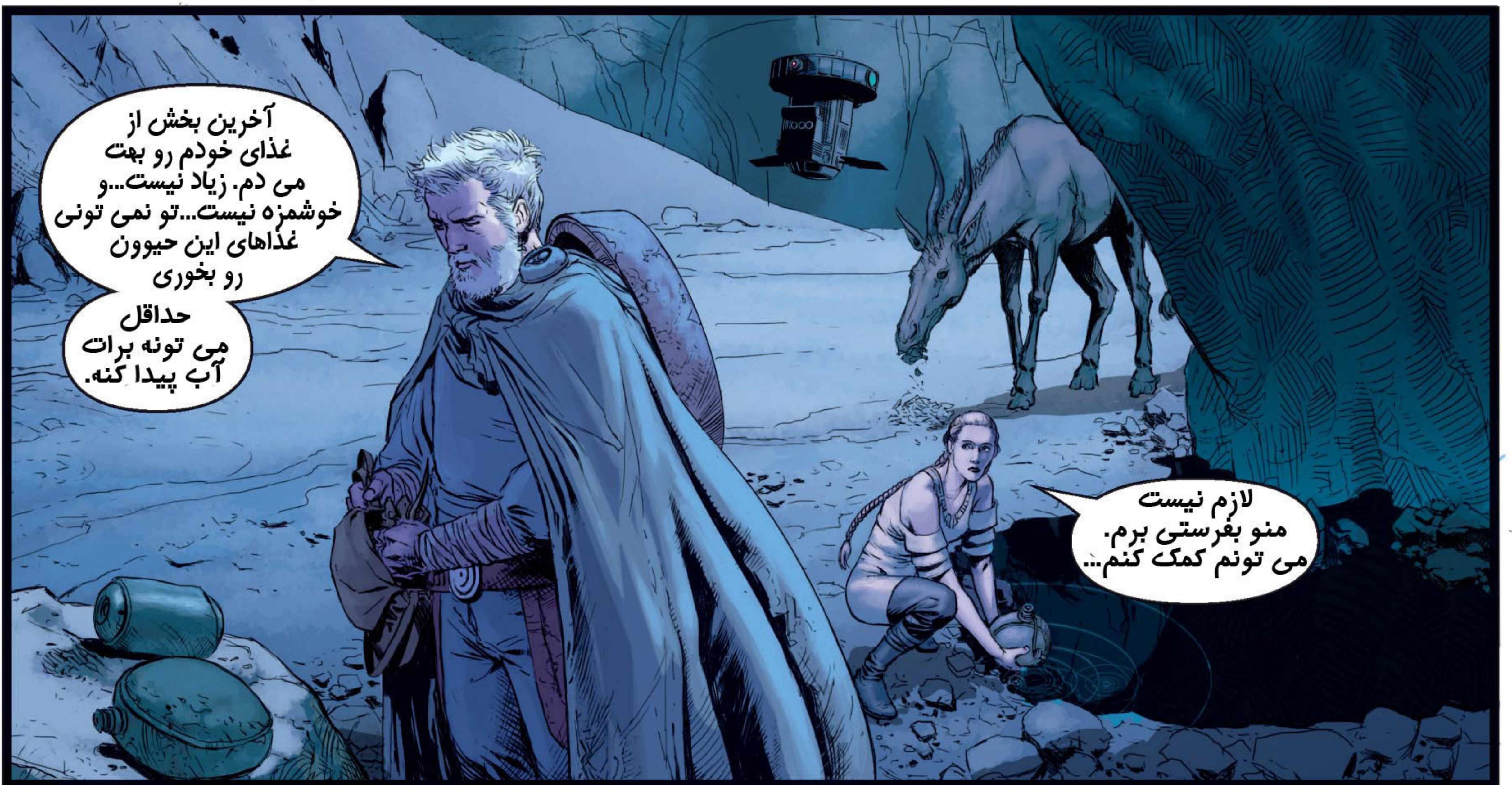


...اون سلاح
انفجاری رو کجا
نشونه رفتی ایزی؟

سینه اون خانم.
همونطور که دستور
دادید ارباب.



پشیمون می شم
اگه بخوام بکشم. ولی
مکش نمی کنم. اگه موفق نشم
جنیر رو موقع تلاش برای
نجات بگیرم، باید منتظرش
باشم تا موقعی که برای گرفتن
انتقامت میاد، بکشمش.



آخرین بخش از
غذای خودم رو بهت
می دم. زیاد نیست... و
خوشمزه نیست... تو نمی تونی
غذاهای این حیوون
رو بخوری

حداقل
می تونه برات
آب پیدا کنه.

لازم نیست
منو بغرستی برم.
می تونم کمک کنم...



می دونم
کمک می کنی
و از این بابت متشکرم.
ولی اگه این کار
درست پیش نره، احتمال
مرگ من هست. به
احتمال زیاد امبر هم
کشته بشه.

پس من
باید برم.

این مرد
هر کی که هست یه
آدمکش حرفه ایه. اون مثل
مهاجمین اسیر نمی گیره...
برای تو امید یا شانس فرار
وجود نداره. اون فقط
بهت شلیک می کنه
و می ره...



بله. ولی
تو من و امبر رو
دوباره می بینی.. تو
دهکده خودت.

قول می دی؟



نه
نمی تونم.

...
ولی
امیدوارم.



منم
همینطور.



برنامه ای برای
نجات امیر دارید
ارباب؟



فعلاً نه. اول
باید ببینم دشمنمون
چه تله ای برام
پهن کرده...

تله؟



اگه تله ای
باشه، چیکار می کنی؟

فرار.

